وَلِلَّهِ الأَسْمَآءُ الْحُسْنَى

فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا

الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي

أَسْمَآئِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ

(سورة الاعراف / ١٨٠)

خواص و مفاهیم

اسماء الله الحُسنیٰ

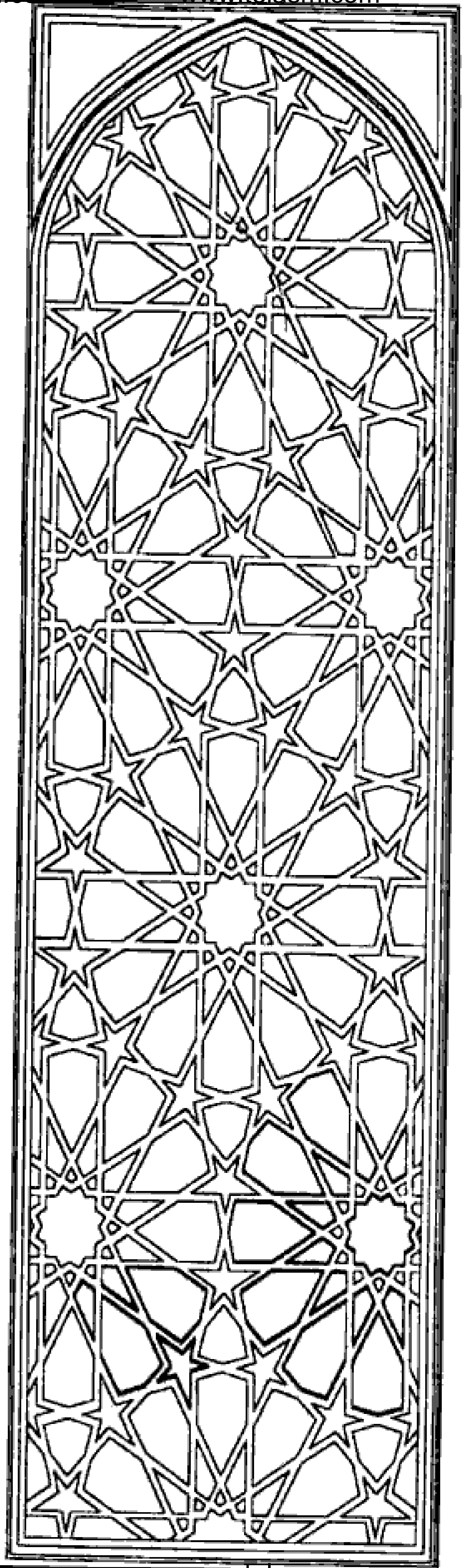
نامهای زیبای خداوند

مؤلف:

ملا حبیب الله شریف کاشانی

مترجم و شارح:

استاد محمد رسول دریائی



فهرست

فرهنگ مفاهیم ذکر و علم اعداد ابجدی

۱- ذکر و انواع آن:

«ذکر» از نظر معنوی دوگونه است:

الف ـ ذکر اصغر

ب ـ ذکر اکبر.

ذکر اصغر؛ عبادتی است که انسان را به آن مرحله‌ای می‌رساند که از کارهای زشت اجتناب کند.

ذکر اکبر؛ ذکر اکبر آن است که از عموم کارهای زشت تنفّر ذاتی پیدا کند یعنی اصلاً به کارهای زشت رغبتی پیدا نکند. تنفّر ذاتی از کارهای زشت وقتی است که مقام روحانی و معنوی انسان مقام ملکوتی باشد و در اعلی علّیّین سیر کند و از آنچه که مادون خلقت اوّلیه‌ی بشری است تنفّر جوید. هنگامی که به این مقام رسید از کارهای برخلاف میل خدا و انسانیّت، خود به خود تنفّر ذاتی خواهد داشت.

جمع «ذکر»، اذکار است یعنی تکرار اسماءالله. خداوند متعال هزار اسم دارد و اسم هزار و یکم «اسم اعظم» و رمز و کلیدش به دست امیرالمؤمنین حضرت علی (ع)، مانند کیمیا است و به هر کس بخواهد عنایت می‌فرماید. اسمای جلالی خدا را نمی‌توان بدون مضاف به اشخاص خطاب کرد (مانند: الله، سبحان و...) اما اسمای جمالی را می‌توان بدون اضافه روی اشخاص نهاد. (مانند: علی، عظیم، کریم، رحیم، رحمن و....).

ذکر حقیق یعنی یادآوری خدا و همیشه به یاد خدابودن در هر حالی که هستیم و اهمیت و مقام این حالت بالاتر از ذکر زبانی (تکرار اسماءالله) است.

«ذکر» از نظر عرفانی نیز دو نوع است «ذکر جلیّ»، «ذکر خفیّ».

«ذکر خفیّ» با روح و قلب سروکار دارد یعنی با مرکز احساس و عاطفه و مرکز تعقّل، مرحله‌ی ابتدایی و پایین ذکر، همان لسانی است که متأسفانه گاهی همراه با ریا و تظاهر و منجر به شرک می‌شود، برخی از «ذکرگویان لسانی» برای جلب توجّه و حمایت و محبّت، به ویژه در مقابل دیگران تسبیح می‌چرخانند و زبان می‌جنبانند امّا قلب و روح آنها خفته و غافل است. «ذکر جلیّ» گاهی انسان را تحت تأثیر نفس و شیطان، به چراگاه اَنعام می‌کشاند. خود انسان می‌فهمد که «ذکر جلیّ» نباید در میان «انام‌الله» باشد. بهترین راه مبارزه با چنین وسوسه‌ای همین کنارگذاشتن تسبیح و اشتغال به ذکر در قلب است. البتّه در خلوت می‌توان تسبیح داشت و ذکر لسانی هم در پی، امّا در «جَلْوت» باید معکوس عمل نمود. باید ذکر را طوری بیان کنیم که جز عالم معنا و اتّصال، چیز دیگری نبینیم، وقتی ذکر «رحیم» را می‌گوییم جز صفت رحیمی او چیزی متذکّر نشویم. چرا به بچّه‌دان و زهدان مادر، رَحِمْ می‌گویند چون خداوند با مهربانی و صفت رحیمیت خود آن موضع را غرق در رحمت و نعمت نموده به گونه‌ای که هم مادر و هم بچّه در تنعّم و رحمت و آسایش به سر می‌برند، طبیعت هم رَحِمِ انسان و سرشار از رحمتها و نعمتهای الهی است. امّا، بشر آن را به فساد و نقمت می‌کشاند و آلوده می‌کند و از محور رحیمیت دور می‌سازد و خود را گرفتار می‌کند... بنابر این «ذکر» یعنی تجسّم کنیم ویژگیها و صفات جمالی و جلالی خداوند را و چیزی جز آن زیباییها و جلال و جبروتها نبینیم. وقتی «ذکر» به این پایه رسید، خداوند برای «ذاکر» در مبدأ رحمت و منتهای عظمتش، تجلّی و تبلور می‌یابد.

با «ذکر»، یاد و تکرار هر اسمی از تجلیّات صفات الهی، نور در وجود آدمی می‌درخشد و در حقیقت با هر ذکری انسان باید متخلّق به همان صفت گردد و پرتو آن، محیط را مشعشع سازد. یعنی با ذکر اسمای جمالی، زیبایی در پندار و گفتار و کردار پیدا کند و با ذکر اسمای جلالی، قدرت و سطوت و صلابت یابد و این احساس را به خود و دیگران بازتابد.

۲- حروف ابجد و اعداد آن:

اذکار، تکرار اسماءالله است و سه حساب دارد (کبیر، متوسط، صغیر) و اثرات آنها هم به همان نسبت «کبیر»، «متوسط» و «صغیر» است.

در تمام «اذکار»، ابجد کبیر به کار می‌رود و اصولاً همه چیز بر روی اعداد است و اعداد هم طبیعتهای مختلف دارند مانند آبی، آتشی، بادی، خاکی و غیره.

«علم اعداد» از جمله علوم اسرار و معارف غریبه‌ی بشری است که منشاء آثار خارق عادت و مبدأ فعالیّت روح انسان و مصدر بروز استعداد فطری اوست. این علم را انبیای عظام و حکمای بزرگ، تمهید و تأسیس کرده‌اند و در زمانهای گذشته از سرمایه‌های گرانبهای بشری به شمار آمده است و براساس قانون توارث و وظیفه‌ی حفظ و ادای امانتِ علم و معرفت، مربیّان و دانشمندان سَلَف، آن علوم و اسرار را برمبنای میزان صحیح تعلیم و تربیت، به شایستگان و برگزیدگان از شاگردان خود تعلیم می‌دادند و دست به دست و سینه به سینه این امانت پرارزش را به آیندگان می‌سپردند و بدین‌ترتیب حقایق و اسرار خود را از دستبرد طوفان حوادث دور می‌داشتند، و در صندوق مستحکم سینه‌ی اهل سِرّ نگهداری می‌کردند. و دائماً در امتداد سیر کاروان علم و معرفت، علوم و اسرار را در دست پیشتازان این کاروان قرار می‌دادند، و همیشه سرآمد دانشها و دانستنیهای بشر بوده‌اند، به طوری که می‌توان گفت بیشتر از آنچه که امروز در دست است سابقاً وجود و گسترش داشته که در اثر کوشش مردم بیدار و جستجوهای طاقت‌فرسای ملل و اقوام (خصوصاً مسلمین) سینه به سینه و دست به دست به ما رسیده است و در نتیجه‌ی تجربیّات و وسایل و مشاهدات به این وضع درآمده و مورد استفاده‌ی عموم قرار گرفته است.

و از جمله‌ی آن علوم شریفه، «علم اعداد و اوفاق» است که مبدأ آثار و نتایج روشن می‌باشد. شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا در اشارات؛ نمط دهم به نحو اکمل می‌گوید: «**شکی نیست که این علم شریف، منشاء آثار عجیبه است**».

برحسب اسراری که خداوند متعال در اعداد قرار داده است این علم مبدأ آثار شگفت‌آور می‌باشد و اطلاع بر آن بابی از قدرت روحی بر انسان می‌گشاید.

دایره‌ی ابجد

اعداد حروف و نحوه‌ی محاسبه‌ی حروف کلمات

دایره‌ی اَبجَد بیست و هشت حرف است که در زبان فارسی و عربی مورد استفاده قرار می‌گیرد. اگر بخواهیم آن حروف را بنویسیم به هر ترتیبی می‌توان نوشت لکن برای آن حروف دایره‌هایی مرتّب نموده‌اند و هر کدام از آنها را اسمی گذارده‌اند مثلاً دایره‌ی «ابتث» به این ترتیب: ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه ی.

همین طور دایره‌ی دیگر که آن را «ابجد» می‌گویند به این ترتیب:

ابجد - هوز - حطی - کلمن - سعفص - قرشت - ثخذ - ضظغ

حروف بالا را هشت قسمت کرده‌اند و هر قسمت را یک کلمه قرار داده‌اند به این ترتیب:

اَبْجَد، هَوَّز، حُطِّی، کَلَمِن، سَعْفَصْ، قَرِشَت، ثَخَّذْ، ضَظِغْ

بعضی این هشت قسمت را اسم هشت مَلَک گفته‌اند و بعضی گفته‌اند که سلطانی بوده و هشت پسر داشته و اینها نامهای پسران او بوده است اقوال در باره‌ی آن حروف بسیار است در کتاب جزوات میرداماد (قدّس سرّه). در این حدیث نبوی آمده است: «تَعَلَّموا اَباجاد وَ تَفَسیرُها» و در جای دیگر حدیث کریم نبوی می‌فرماید: یا علیّ وَیْلٌ لِعالِمٍ لایَعرِفْ تَفسیر اَبجاد و اِنَّ علیّاً کانَ یَعرفُ‌الفِتَن مِن حَمعَسِقُ و نیز الابجَد مرکوزٌ فی لوحِ محفُوظٌ و نیز الاَعْداد اَرواحٌ وَالحُروفُ اشباحٌ وَالعَدُد کأسنانِ المفتاحْ اِذا نَقَصَتْ اَوازْدادَت لایَفتَحُ‌الْباب وَالزِّیادَةُ عَلَی‌العَدِدِالمَطْلُوبِ اِسرافٌ وَالنَّقصُ مِنهُ اِخلالٌ.

اعداد روح‌اند و حروف قالب آنهاست. بنابراین معلوم می‌شود که ابجد بسیار قدیمی است و تعلّق به عالم بالا دارد و برای هر حرفی عددی معیّن شده است و آن حساب را ابجد می‌گویند و جُمَل نیز گفته‌اند.

برای تعیین اعداد حروف ابونصر فراهی در کتاب نِصاب‌الصّبیان خود گفته است:

یکان یکان شمر اَبْجَد حروف تا حُطّی

چنان که از کلمن عشرعشر تا سعفص

پس آن گه از قرشت تا ضظغ شمر صدصد

دل از حساب جُمَل شد تمام مستخلص

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۲۰	۳۰
م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ
۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰
ذ	ض	ظ	غ								
۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰								

اساتید فن برای گرفتن اعداد حروف و الفاظ و کلمات و جملات قواعدی گفته‌اند که در اینجا لازم است تذکّر دهیم. برای گرفتن اعداد حروف بهتر آن است که جمله‌ای را که بخواهند عدد بگیرند اوّل آن جمله را ملفوظی یعنی آن طور که تلفّظ می‌شود، به طور جداگانه و مقطّع بنویسند بعد اعداد آنها را جمع کنند مثلاً در کلمه‌ی «حَسَن» حروف را به طور جداگانه می‌نویسند:

ح س ن و اعداد آن را جمع می‌کنند که ۱۱۸ می‌شودو به همین ترتیب همه‌ی ۸ ۶۰ ۵۰ را باید عدد گرفت. گاهی نیز در آن حروف حرفی مشدَّد می‌باشد مثل «محمَّد» که میم در این اسم، مشدَّد است چون در نوشتن یک حرف نوشته شده است و دو حرف در تلفظ است از همین‌رو یک حرف به حساب می‌آید نه دو حرف پس عدد «محمَّد» ۹۲ است نه ۱۳۲. و همچنین است حروفی که اشباع شده باشد مثلاً سوره‌ی نور آیه‌ی ۹ یَدْرَوا که در تلفظ دو «واو» است و در نوشتن یکی و در سوره‌ی نحل آیه‌ی ۶۱: «اَلَّذینَ‌اصْطَفَی‌الله» در اینجا، الف اشباع شده است و در تلفّظ دو الف معلوم می‌شود ولی در حساب عدد یک الف محسوب خواهد شد.

و در بعضی موارد «نون» غیبی در جمله می‌باشد مثلاً در سوره‌ی سبا آیه‌ی ۶۱ «بَعْضُهُم اِلیٰ بَعْضِ‌نِ‌القول» یا در سوره‌ی صافات آیه‌ی ۷ «بِزینَةِ‌نِ‌الکَواکِب» که این قسم «نون‌ها» عدد ندارد و محسوب نمی‌شود. همچنین همزه‌هایی که در آخر کلمات عربی می‌باشد مانند «مَنْ یَشٰآءُ» وَ «اَولِیاءَالله» که همزه‌ی بعد از الف است و یَؤُدُهُ که همزه‌ی بین «واو» و «دال» است، یک عدد به حساب می‌آید و در بعضی موارد چون تلفّظ نمی‌شود و بر صفحه نوشته نمی‌شود، به حساب نمی‌آید مانند انبیا، اولیا، اصفیا، اشقیا، ازکیا. و در بعضی موارد همزه نوشته شده ولی

تلفّظ نمی‌گردد که به آن همزه‌ی مضاف گفته می‌شود مثل همزه‌های بالای این کلمات: مایهٔ دانش، قدوهٔ تکوین، وسیلهٔ نجات و زبدهٔ انام که علامت ربط کلمه‌ی اوّل به کلمه‌ی دوم است و عدد ندارد. در گذشته اعداد حروف و استعمال آنها به قدری رایج و محفوظ اشخاص شده بود که بر صفحات کتابها به جای صفحه‌گذاری، حروف را می‌نوشتند.

مرحوم ابوالحسن حافظیان (قدّس سرّه) در کتاب **لوح محفوظ** می‌گوید:

اَلاَسْمآءَ تَنَزَّل مِنَ‌السَّمآء

بین حروف هم مثل سایر اشیا رابطه و تناسب و اُنس و محبّت است.

به هر سرّی و به هر جانی و به هر روحی
به هر نباتی و هر دانه‌ای که در دنیاست
به ذرّه بین نظربینی ار عیان بینی
حکایت دل مجنون و حالت لیلی است

(حافظیان)

چون بیشتر مردم رابطه‌ی بین حروف و اسما را نمی‌دانند و متوجّه نیستند که چگونه بین بعضی حروف و اسما رابطه و مناسبت می‌باشد، مثالی ذکر می‌کنیم برای اسم «موسی» و «سینا» که چگونه حروف این دو اسم با یکدیگر مربوط و منسوب و مأنوس‌اند.

اسما را می‌نویسیم: موسی - سینا

از یکدیگر جدا می‌کنیم: م و س ی - س ی ن ا

حال در دو سطر می‌نویسیم: م و س ی
س ی ن ا

بین این حروف را خطی می‌کشیم: م و | س ی
س ی | ن ا

باز از دو طرف خط این اسامی پیدا می‌شود: م و س ی
س ی ن ا

مراتب اوراد و اذکار:

اوراد و اذکار دارای مراتب کبیره، متوسط و صغیره هستند:

۱- مراتب کبیره را به تعداد ابجد کبیر حساب می‌کنند (حروف تشدیددار را یک حرف به حساب می‌آورند)، مثلاً مرتبه‌ی کبیره‌ی الله (۳۷) و صمد (۱۳۴) است.

ا= ۱ ، ل= ۳۰، ا= ۱ ه=5 ⇐ ۳۷

ص = ۹۰، م = ۴۰، د = ۴ ⇐ ۱۳۴

۲- مراتب متوسطه: اعشار مراتب کبیره را می‌گیرند و باقی‌مانده را به آن اضافه می‌کنند مثلاً مرتبه متوسطه‌ی صمد می‌شود: ۱۷=۴+۱۳

۳- مراتب صغیره: جمع ارقام مطلقه است. مثلاً صمد مساوی است با (۸=۴+۳+۱).

برای حضور قلب می‌توانیم مراتب صغیره یا متوسطه یا کبیره را مورداستفاده قرار دهیم که همان مرحله‌ی عبادت است. حال اگر در مرتبه‌ی اطاعت باشد چه حضور قلب داشته باشیم یا نه باید ذکر را گفت، حتّی اگر مریض هم باشیم باید با ایما و اشاره بخوانیم. مرشدهای قدیم برای هر کس یک نوع ذکر می‌دادند که باید تا آخر عمر خود به کسی نگوید، بعداً باز خود مرشد آن ذکر را عوض می‌کرد. اگر شاگرد ذکرش را به کسی دیگر بازگو می‌کرد، اثرش از میان رفته بود.

همان‌گونه که یادآور شدیم «ذکر» یعنی یادآوری، در هر حالی که هستیم خود را تنها نبینیم و خدا را حاضر و ناظر بدانیم، این نامهای خدا برای تفهیم و تفهّم ماست والاّ او اسمی ندارد.

مراتب ذکر خفیّ و ذکر جلیّ:

عرفا می‌گویند ذکر خفیّ مراتبی دارد؛ مرتبه‌ی اوّل **«حالت مراقبه»**، مرتبه‌ی دوم **«حالت خرق عادت»**، مرتبه‌ی سوم **«حالت خلسه»** و مرتبه‌ی چهارم **«فنا فی‌اللهی»** و از خود بی‌خودشدن و از خدا، آگاهی‌یافتن است. افراد به هر مرتبه‌ای از مراتب فوق که برسند کارشان هم در همان مرتبه خواهد بود.



ذکر جلیّ دو نوع است:

۱- برای سرور و تحریک روح (در مدح و توصیف خداست)؛ خاصیتش این است که انسان را از کدورت و غبار مقتضیات مادّیّات نفس امّاره تصفیه می‌کند.

۲- برای تقرّب به خداست؛ اذکاری هستند که اسمای جلاله‌ی خدا (مانند الله، حیّ، قیّوم و...) در آن باشد.

اگر جمعی هم‌آهنگ و هم‌هدف باشند (چون در امری اجتماع مقدّم بر خود است) ذکر جلیّ مقدّم بر ذکر فردی است، مانند این که نماز جماعت از نماز فرادا برتر است. ولی اگر چنین شرایطی نباشد، ذکر فردی، حال معنوی ایجاد خواهد کرد. البتّه به طور مطلق نمی‌شود ذکر جلیّ را بر ذکر خفی ترجیح داد. مثلاً وقتی به حالت فنا فی‌اللهی محض رسیدیم دیگر بحثی در نوع اذکار نمی‌ماند زیرا انسان محو لقای خدا شده است.

ذکر برای فَرَح و سرور، یک نوع ورزش روح است. ذکر (جلیّ و خفیّ) برحسب مقرّری است. ذکر مقرری، میزان و مقدارش معین است و نباید کم و زیاد شود. مثلاً اگر قرار است (۱۱۰) مرتبه «علی» بگوید؛ نباید کم و زیاد شود؛ فقط همان اسم را باید تکرار کند و اضافه بر آن چیزی نگوید. اگر کسی در عبادت دسته‌جمعی شرکت کرد و حواسش هم جمع بود، هم فیض فردی می‌برد، هم به تعداد شرکت‌کنندگان به او فیض می‌رسد. اگر شرکت‌کنندگان حواسشان جمع نباشد، خودشان را از فیض محروم می‌کنند؛ و اگر یک فرد در بین آنها حواسش جمع باشد همان‌طور که گفته شد فیض خودش را از هر دو جانب (فردی و جمعی) می‌برد.

نحوه‌ی ذکر اسما به حروف ابجد:

وقتی یکی از اسماءالله را به حروف ابجد ذکر می‌گوییم، اگر بخواهیم «یای ندا» اضافه کنیم باید قصد خود را بیان داریم؛ یعنی بگوییم خداوندا منظورم عدد فلان اسم است و «یا» را هم به عنوان ندا می‌گوییم یا این که قصد کنیم به تعداد عدد فلان اسم، عدد یازده هم که عدد «یا» می‌شود به آن اضافه کنیم.



مراحل ذکر:

«ذکر» در مرحله‌ی اوّل، عبادت و صلوة و دعاهای مرسومی است که معنی خواندن و طلب می‌دهد. در مرحله‌ی دوم، **ذکر جلیّ** است که در آن اشراق پیدا می‌شود؛ انسان در خود فرو می‌رود و به آن وحدت وصل می‌شود.

مرحله‌ی سوم ذکر، ذکر خفیّ است که وارد «عالم وحدت» می‌شود، جز به خدا نمی‌اندیشد و جز خدا چیزی نمی‌بیند؛ آنچه که نادیدنی است را می‌بینند و آنچه ناگفتنی است برایش می‌گویند. این عالم را عالم وحدتِ وجود می‌نامند.

توضیح: یک عبادت دستوری داریم که تعبّدی است که احکام شرع را به وجود می‌آورد، این احکام توسط پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مقرر شده است و اساس دین و ترقّی معنویات از آن جا آغاز می‌شود و رعایتش بر همه کس واجب است. در مرحله‌ی عرفان علاوه بر دستورات قبلی، اذکاری هم اضافه می‌شود که مفاداً از اسماءالله استفاده می‌شود. بخشی از این اسماءالله را می‌توان در «اذکار جلیّ» قرار داد و قسمتی را در «اذکار خفیّ»، ولی به طور کلی همه‌ی اسماءالله را می‌توان در هر دو به کار برد.

«**ذکر خفیّ**» آن است که انسان در خود فرو برود و فارغ از تمام افکار و اذهان آنچه در وجود طبیعتش هست کنار بگذارد و در «وجه‌الله» محسوب شود؛ آن چنان ذکری که مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام در سجّاده، پیکان تیر را از پای حضرتش کشیدند و متوجّه نشد. خواص ذکر خفیّ تزکیه‌ی نفس و سوق به اشراق و عوالم و تجلّی باطنی است.

«**ذکر جلیّ**» مثل نماز جماعت است به شرطی که هدف اقامه‌کنندگان یکی باشد، یعنی هدفشان تقرّب به خدا و تزکیه‌ی نفس باشد. «ذکر جلیّ»، گاهی به قصد حضور قلب است، و گاهی برای تقرّب به خداست، و گاهی هم در حال ذوق و سرور است. وقتی برای حضور قلب است، همواره باید از اسماءالله باشد (مانند یا کریم، یا رحیم، یاالله و غیره). وقتی هم که برای تقرّب به خداست باید جنبه‌ی هدایت داشته باشد (مانند لااله‌الاّهو، لااله‌الاّ حق، لااله‌الاّ الله و غیره) یعنی یکی از اسمای الهی را باید طوری ترکیب کرد که عظمت خدا را نشان دهد. وقتی در حال ذوق و سرور است می‌توان تواشیح و مولودی‌هایی خواند که در وصف علی علیه‌السلام و ائمه طاهرین باشد.

شأن و اهمیت قرائت آیةالکرسی:

مفسرین از امامان بزرگوار شیعه نقل کرده‌اند (و اهل تسنّن هم عقیده دارند)، آیةالکرسی شأن عظیم و اثری عمیق در برخورد با مسایل و مصایب دارد، اگر ترکیبات خاصی از آن حاصل شود، «اسم اعظم» را متجلّی می‌سازد. این آیه‌ی شریفه که سیّد آیات قرآن نامیده شده، موکّلی دارد که هدایت و صیانت و برکت را برای قاریِ معتقد، تضمین می‌کند. این آیه که از کلمات «اللهُ لااله الاّ هو» شروع و به «و هوالعَلیّ‌العظیم» ختم می‌شود، ده موقف وقفی دارد که رعایت وقف‌ها موجب اثربخشی و تأثیر ژرف مخصوصاً برای حضور قلب و برای برکت است و به طور کلّی دوایی است که برای هر مرضی شفابخش است.

نام مقدّس و مبارک «علی» هم دواست؛ این اِسم هم بر روح معلاّی مولاعلی عليه‌السلام اطلاق می‌شود و هم از اسماءالله است، اساساً مشتق از علوّ و اسم خداوند است که از آسمان و از سوی پروردگار برای وجود مقدّس امیرالمؤمنین انتخاب و نازل شده است. به هر تقدیر در «ذکر جلیّ» باید شرکت نمود و بعد از هر عبادتی، باید به ذکر خفیّ ادامه دهیم. ممکن است یک حالت اِشراق هم برای انسان حادث شود و کشفیاتی هم بنماید، چون کسی که با عالَم معنا اُنس گرفت، خود به خود نوع ذکر را الهام می‌گیرد و این که چه عالمی برایش حادث شود، آن را هم الهام می‌گیرد. «ذکر جلیّ» برای این است که قلب را آماده کند، وجد و سرور بدهد و آن اِشراق معنوی را به قلب بتاباند تا او را به مرحله‌ی وحدت ذکر خفیّ برساند. آن اِشراق و ذوق و شوق و سرور، وارد مرحله‌ی «وحدتِ وجود» می‌شود که جز خدا فکر و ذکری نکند و به هر چه از مکنونات که بنگرد او را در آن بیند. در این شرایط آن عالَم «ذکر خفیّ» و «عالَم وحدت» است. بُعد طاعت، جنبه‌ی اجرای دستورات شرع است و بُعد عبادت؛ جنبه‌ی عشق و عاشق و ارتباط با خداست، هر حال و کیفیّتی که حال معنوی برایش پیش آورد باید مشغول به آن حال معنوی شود و احتیاج به تشریفات ظاهر از قبیل وضو و قبله و غسل و غیره ندارد. «حال» در «ذکر»، جزء کیفیات است و اصل همان اجرای دستورات است. در عالم معنا کمّیّت شرط نیست، حال و کیفیّت شرط است. این که در اسلام، در مورد نماز و روزه تأکید شده برای این است که شعائر دینی از بین نرود و دین باقی بماند ولی برای معنا همان حضور قلب و با هر زبانی رازونیازکردن کافیست. در هنگام عبادت در بُعد توجّه، باید فکر کنیم که در میان جمع

کثیری در حال کنفرانس هستیم.... تمام مفاهیم و کلمات را باید فهمید و تکرار نمود؛ و از لحاظ خضوع و خشوع، مجسّم کنید در مقابل خدا هستیم و او دارد گوش می‌دهد. در عبادت حضرت حق، اصل عبادت، همان قصد و نیّت است. اگر بت‌پرست از بت حاجت می‌خواهد، خدا به قلبش نگاه می‌کند و مطلبش روا می‌شود چون نیّت و قصدش همان بت است ولی بیچاره نمی‌داند که در ورای آن بت، خدای مدیر و مدبّر و مُجیب است که حاجت را تحقّق می‌بخشد. در مقابل کسانی هستند که حضور قلب ندارند و یک شب تا صبح «اَمَّن یُجیب...» می‌خوانند و خداوند مطلب را روا نمی‌فرماید زیرا خدا با قلب سروکار دارد. و گاهی هم حضور قلب وجود دارد ولی حکمت الهی اقتضای اجابت و تحقق درخواست را ندارد.

فرشتگان؛ موکّل و تجسم ذکر اسماءالله:

اذکاری که مستجاب می‌شوند هریک دارای یک موکّل‌اند و با هر کلمه‌ای یک فرشته همراه است، اذکار که از قلب خارج می‌شود، هر کلمه‌اش یک فرشته تجسّم می‌یابد که هرکدام به نوبه‌ی خود آن کلمه را تکرار می‌کنند، ولی اذکاری که لقلقه‌ی لسان باشد هیچ‌گونه اثری ندارد. تسبیحات اربعه در موقع غیرنماز و ذکر صلوات و ذکر مهم و مؤثر «لاحول و لا قوة الا باللّه العلیّ‌العظیم» از مهمترین و آرامش‌بخش‌ترین اذکار است. همچنین در دو وقت ذکر و عبادت خیلی مؤثر است، یکی بین‌المغربین و یکی هم بین‌الطلوعین. و بهترین ذکر در این شرایط «ذکر خفیّ»، بهترین حالات ذکر است و همان‌گونه که بیان شد باید توسط استاد القا شود و اثرات خاصی دارد، دارنده‌ی ذکر نیز باید آن را جزء اسرارش بداند و برای کسی بازگو نکند، زیرا اثرش برای ابد از بین می‌رود و شخص هیچ وقت نمی‌تواند یک ذکر خفی دیگر هم بگیرد. «ذکر خفیّ» حکم دوا را دارد و آن کس که او را می‌دهد، باید استاد و طبیب معنوی باشد تا بداند به هر کسی چه دوای مخصوصی بدهد، اثر ذکر هم بستگی به نظر استاد دارد ممکن است یک حرف معمولی را به عنوان ذکر بدهد و اثرات زیادی هم داشته باشد. ذکر ممکن است در خواب به شخصی داده شود و یا در بیداری به او الهام شود.

تعداد دقیق ذکر یک اسم؛ کد حقیقی و رمز رفع مشکل:

وقتی براساس علم اعداد ابجد، شمارش دقیق ذکر یک اسم را تأکید می‌کنند، رمز فتح صندوق اسرار معنوی و اثربخشی را اعلام می‌کنند، در گشودن درب یک صندوق اگر یک عدد جابه‌جا شود یا تغییر کند و پس و پیش شود، درِ صندوق گشوده نمی‌شود و اسرار نهان و گنج مطلوب حاصل نمی‌شود و اگر در اجرای مکتوب یک نسخه‌ی گنج که در حقیقت نقشه و رمز گنج در آن منقوش و مندرج است، اشتباهی رخ دهد، عملیات گنج‌یابی منجر به ناکامی می‌شود و نتیجه‌ای عاید نمی‌کند و در بهره‌گیری از داروی پزشک نیز به میزان معین، اگر میزان مصرف دارو کم یا زیاد شود، اثرات نامطلوب خواهد داشت. در ذکر "اسماءالله" نیز باید توجّه به کیفیّت و کمّیّت هر دو تمرکز یابد تا اثر کند. اعداد، حروف، نقاط و رنگها هر کدام کلید رمزی هستند، بعضی از اوقات با چند نقطه می‌توان مطلبی را بیان کرد که اگر بخواهند تفسیرش کنند یک کتاب می‌شود. وقتی از مقامات اعلی، در عالم معنا، مطلبی القا می‌شود به علامت رمز است. مفهوم صحیح احصایِ «اسماءالله‌الحسنیٰ»؛ طهارت نفس و اخلاص قلبی و قلب سلیم؛ یعنی قلب و روح عاری از شرک و شک و شبهه و عبودیّت مطلق و حلال‌جویی و عمل و تخلّق به ویژگیهای صفات الهی است. ذکر در تحبیب، تسخیر، تغلیب و تألیف قلوب و تأثیر در نفوس، اثر شگفتی دارد. اگر انسان خداوند را حاضر و ناظر بداند و باایمان کامل، خود را در حضور او مشاهده نماید، خود به خود حضور قلب پیدا می‌شود، اگر کسی حضور قلب نداشته باشد، ایمانش خلل دارد، ایمان کامل مساوی است با اطمینان، چون اطمینان لازمه‌اش ایمان کامل است. از پایه‌های استوار ایمان، حمد است که باید به زبان اظهار شود امّا شکر هم به زبان است و هم به عمل، شکر خودش یک نوع عبادت است، شکر آن است که از نعمتهای الهی به بهترین وجه استفاده‌ی بهینه شود (نه اسراف نه تفریط نه افراط).

یکی دیگر از ارکان پذیرش ایمان عمل صالح و نیکی به خلق خداست. نیّت نیک هم اثر نیک دارد. مظهر ایمان کامل، چهارده معصوم و ابراهیم خلیل علیه‌السلام می‌باشند. بدون ولایت مولا علی علیه‌السلام هیچ کس رستگار نیست، مظهر اکمل ایمان، پیروی کامل از ولایت امیرالمؤمنین است، «ذکر» منهای ولایت علی علیه‌السلام و فرزندان معصومش؛ لقلقه‌ی زبان و خشکی روح است، طراوت قلب و حلاوت لسان در ذکر محمّد و آل اوست. حضرت ابراهیم علیه‌السلام برای

انجام امر خدا از فرزند عزیزش گذشت، اگر آدمی با همان ندا و ایمان و عقیده به خدا روی آورد، قطعاً نتیجه می‌گیرد. جاهایی را که خداوند، انسان را دعوت به عبادت و اطاعت می‌کند، اگر گوش و قلب، شنوا و رام باشد، هر چه انسان بگوید خدا هم بنابه مصلحت آدمی، نیاز و دعایش را مستجاب می‌فرماید، خلاصه؛ انسان متوکّل و معتقد، به حال خود رها نمی‌شود و خداوند او را مدد می‌فرماید. هیچ کس نیست که عزیزانش را بر خدا ترجیح ندهد، مگر آنهایی که مانند ابراهیم، ایمان کامل به خدا دارند، بقیه خود را دوست دارند نه خدا را. و بالاخره «ذکر» مرحله‌ی نخستین ایمان و فزونی اطمینان مؤمن است. باید مواظب بود که مدّت «خلسه» در ذکر طولانی نشود، چون آدمی را از عمل بازمی‌دارد. آنهایی که از خود جدا می‌شوند، به اصطلاح عرفا، آن حالت را «خلسه» می‌گویند و به اعتباری خلاصی از قید جسم است. اگر مدّت خلسه زیاد شود، حالت «جذبه» و بالاخره لاابالی‌گری پیش می‌آورد، یعنی به حال «بی‌خودی ابدی» فرو می‌رود و دیگر نمی‌تواند از آن حالت بیرون آید و از عمل صالح بازمی‌ماند.

تربیعِ عددی یا مربّعِ اعداد ابجدی:

یکی از اشکال اوفاق، شکل مربّع است، حکمای سَلَف از روی موازین اسرار طبیعی و اسباب عالم و مناسبات امور عَرَضی و نجومی، مربّعی تشکیل می‌دادند و اسامی استخراج می‌نموده و آن اسما را مؤثر می‌دانسته‌اند و برای حصول نتیجه به ذکر آنها مداومت می‌کردند و مقید نبودند که قرائت آن اسما و مداومت بر آن اعمال، مطابق قانون شرایع و انبیا باشد. امّا علمای اسلام بر اثر دریافت حقایق دین معتقد بودند که باید همه‌ی امور، بر وفق دستورات قائد بزرگ اسلام و تعالیم عالیه‌ی قرآن باشد، لذا خود را مقیّد کردند که این اعمال برطبق دستورات شرع انجام گردد و اسمای مستخرجه باید از اسمای مأثوره (روایت شده) باشد و اَعمال نیز باید در قلمرو نهی شارع مقدّس نیامده باشد.

از این‌رو به جای اسماء مستخرجه. لومائیل - لوخائیل - حولائیل - اسمای مقدّسه‌ی مأثوره، از قبیل ودود - حیّ و قیّوم را استخراج می‌کردند، که البتّه این اسما، مؤثّر و موجب توجّه به ذات یکتا، و عبادت و پرستش خدا و باعث توسل به قادر بی‌همتا و خواست امور و

حوایج از ذات الهی جلّ و علا می‌باشد.

معمولاً اگر این اشکال (مربّع) برطبق تجزیه‌ی حروف اسماءالله و اسمای حُسنای الهی داده شود، متضمّن سرّ عظیم و محل نزول برکات و اثرات خواهد بود.

نقش، لوح و تعویذ:

مربّعی که دارای نُه، شانزده یا بیست و پنج خانه باشد و به اصطلاح ۳×۳ و ۴×۴ و ۵×۵ باشد را به ترتیب مثلّث، مربّع و مخمّس می‌گویند تا ۱۰۰×۱۰۰. اگر هم در خانه‌های آنها اعدادی را که نوشته‌اند تکرار نشود یعنی یک رقم در دو خانه نیاید، و جمع کل هر ستون آن افق، عمودی یا قطری از هر طرف مساوی و یکسان باشد، آن را در اصطلاحِ اهل این علم «نقش» یا «لوح» می‌گویند. و اگر جمع کل آن با اسمی از اسماءالله تعالی یا آیه‌ای از آیات قرآن مطابق باشد آن را «تعویذ» نیز می‌گویند، چه قابل عوذه شده و متبرّک گردیده است. و اگر با اسمی از اسمای خبیثه و شیاطین برابر باشد آن را سحر و جادو گویند و منحوس دانند اگرچه این مطلب وابسته به نیّت درست‌کننده است.

تکسیر حروف اسماءالحُسنٰی

«تکسیر» یعنی شکستن یا تجزیه‌ی کلمه یا اسم و تبدیل آن به حروف آن اسم و جایگزینی حروف در خانه‌های مربّع و جداول مربّعات که در مورد بسیاری از کلمات و اسمای الهی، صورت می‌گیرد. و غالباً همراه با عدد مربوط به حرف بوده که حروف و عدد آن را در مربعات (خانه‌های کوچک) جای می‌دهند. این شیوه؛ قواعد مخصوص و روشهای ویژه به خود را دارا می‌باشد که تشریح آن از حوصله‌ی این کتاب و حیطه‌ی بحث خارج است.

* * *

شرح ویژگیهای این مجموعه

این مجموعه‌ی پژوهانه از آثار پربرکت «ملاحبیب‌الله بن علی» مشهور به «شریف

کاشانی» است، که به همت "هـ ج. الحسینی" از فارسی به عربی سلیس ترجمه و به کوشش «حسین جهادالحسانی» تهیه و تنظیم و توسط «مؤسسةالبلاغ» در سوریه به زیور طبع آراسته گردیده است. «جهادالحسانی» در مقدمه‌ی عربی کتاب، به تحلیل انگیزه خود در تهیه و تنظیم و تجدید از این اثر گرانبها می‌پردازد؛ و خروج برخی از علوم و پژوهه‌های دینی را از عرصه اصالت تفکر دینی و مذهبی و سرپیچی از روند حیاتبخش «ائمه اطهار» و پیشاهنگان اهداف مقدس دینی، ضایعه بل فاجعه می‌شمارد. او می‌گوید: «این علوم تحت عنوان، دانشهای رحمانی و کتب معنوی حاوی اطلاعات نادرست و معلومات مخدوش و مشکوک است که در اصل خروج از حاکمیت تفکر دینی و اندیشه‌ی "امامان نور" از سویی، و از سوی دیگر شهرت و جلب مال و منال و کسب جاه و مقام و انحطاط جامعه را در پی دارند» به همین دلیل، لزوم بحث وتفحص در خصوص کتب پژوهشی و ریشه‌دار چاپی و خطی که در زیر انبوهی از غبار روزگار در قالب زبانهای مختلف، در کنج انبار کتابخانه‌های بزرگ جای دارد، ضرورت می‌یابد. یکی از همین ذخایر ژرف معنوی که موجب فزونی عشق و اعتقاد و عمل به ارکان باور به خداوند متعال می‌گردد. رساله‌ی شریفه موسوم به «خواص اسماءالحسنی» و معانی آن از میراثهای مکتوب فرید دهر و وحید عصر "حضرت آیت‌اللهالعظمی حبیب‌الله شریف کاشانی" است که به راستی بذر شایسته و مناسبی را در سیر الی‌الله و سلوک طریق حق و حقیقت و بسترسازی به سمت بهشت جاودان در رشد و توسعه‌ی مفاهیم عرفانی نامهای زیبای خداوند، پرورده و بارور ساخته است. که ناشر نسخه قدیمی در تبیین این مجموعه، آن را مشتمل بر ادعیه و طلسمات برای حاجات مشروعه بهترین نسخه می‌داند و معتقد است تاکنون هر چه طبع شده از قول فلان مرشد و فلان درویش، بی‌اصل و سند بوده لذا جناب آقای غلام علی‌خان و جناب حاج علی‌اکبر تاجریزدی، متصدی طبع و نشر و انتشار این نسخه‌ی شریفه شدند و مجموعه را همراه با مکتوبه شریفه متعدده در اخبار رجعت و ظهور و اسرارالحسینیه که در حواشی آن درج نموده بودند فیص آن را جهانشمول ساخته تا هرکس به اندازه‌ی فهم و استعداد خود بهره‌مند گردد.

اینجانب (راقم سطور) نیز که از دیرباز مشتاقانه در پی تحقیق و تفحص چنین مجموعه‌ی گرانقدری بودم و بر اذکار و اوراد از مربیان ذیصلاح خویش از جمله مرحوم حاج حسین

صدری، دریافت و به آثار پر برکت آن نیز دست یافته بودم با شیفتگی در پی یک مجموعه‌ی اصیل و ریشه‌دار بودم که با این اثر ارزشمند از شخصیتی موثق و عالیمقام به زبان عربی برخورد کردم پس از مطالعه دریافتم، مطلوب خود را یافته‌ام، با پیشنهاد برادر ارجمندم جناب آقای «دریابیگی» که طبعی لطیف و نکته‌سنج و معنایاب دارد به ترجمه آن همت گماشتم و وقتی به نسخه‌ی فارسی آن دست پیدا کردم نثر آن را مغلق و پیچیده و تصاویر را درهم و مغشوش یافتم. با صلاح‌دید و مشورت با آن برادر گرانقدر مبنا را ترجمه‌ی عربی کتاب که حقیقتاً منقّح و سلیس تعریب گردیده بود قرار دادم و لطایف و نکاتی تفحص‌آمیز را به گونه‌ی پژوهه‌های تحلیلی در پایان هر مبحث افزوده و اساس و ریشه و تفسیر و شرح اسما را نیز بر آن مزید ساختم.

در این میان از آثار تحقیق و پژوهه‌های ژرف عالمان عارف و کتب ایشان نیز بهره‌ها گرفتم و قبساتی از انوار پژوهشی این آثار را بر مجموعه‌ی «ملاحبیب شریف کاشانی» اضافه نمودم و مقدمه‌ای نیز در زمینه‌ی ذکر و انواع آن و توضیح و شرح برخی مفاهیم در فرهنگ ذکر و نام‌شناسی الهی را به نگارش درآوردم. اشتیاق اینجانب به این اثر گرانسنگ به اخلاص و ایثار و بصیرت و ذهن درّاک و عارفانه «ملاحبیب‌الله شریف کاشانی» برمی‌گردد. از آنجا که آن بزرگوار شیفته‌ی قرآن و اهلبیت علیهم‌السلام بود و آثاری مشحون از تیزبینی و درک صحیح مفاهیم معنوی معارف قرآنی و اسلامی دارد که با درک و بصیرتی آگاهانه به نقد و بررسی و گزینش حقایق مسلّم و مستند تفکر دینی می‌پردازد و تشنگان حقیقت را سیراب می‌سازد و سالکان را غنا می‌بخشد. «مرحوم آیت‌الله‌العظمیٰ ملاحبیب‌الله شریف کاشانی» فرزند عالِم جلیل‌القدر «ملاعلی مدد ساوجی» است. پدر بزرگوار وی از علمای بزرگ و از شاگردان مرحوم «ملااحمد نراقی» (صاحب معراج‌السعاده) و مرحوم سیدابراهیم قزوینی بود که در سنّ جوانی به درجه‌ی رفیع اجتهاد رسید و خود دارای تألیفات متعددی است که در بخش شرح زندگینامه‌ی وی در همین کتاب یادآور شده‌ام.

«ملاحبیب‌الله شریف»، در یکی از کتابهایش که در شرح حال ۳۲۰ تن از علمای اسلام نوشته، در باره‌ی ولادت خود می‌گوید: «تاریخ ولادت خود را از میان نوشته‌های پدر بزرگوارم به دست نیاوردم، ولی مادر مرحومم می‌گفت: «ولادت تو، دو سال قبل از وفات

سلطان محمّد شاه قاجار اتفاق افتاد» و تاریخ وفات او آن طور که به دست آمده سال ۱۲۶۴ هجری بوده است بنابراین، سال تولد او ۱۲۶۲ هجری است. (لباب‌الالقاب فی‌القاب الاطیاب، ص ۱۴۹).

«ملاحبیب‌الله» با تلاش فراوان و عاشقانه، به سعی و تلاش خود ادامه داد تا این که در هیجده سالگی به دریافت اجازه‌ی اجتهاد، نایل گردید و خدمات علمی و فکری و اجتماعی خویش را با اطمینان بیشتری پی گرفت. و سرانجام در سال ۱۳۴۰ هجری، در کاشان، دار فانی را وداع گفت و در مزار «دشت افروز» کاشان به خاک سپرده شد که مزار شریف وی، هم‌اکنون زیارتگاه مردم خداجوی کاشان است. خدایش رحمت کناد و مدارج عالیه‌اش را فزونی بخشد.

این مرد بزرگ، دارای تألیفات بسیار ارزشمند و متنوع است. او خود در پایان «لباب‌الالقاب»، ضمن شرح حال خویش (که در سال ۱۳۱۹ هجری نگاشته) نام ۱۳۴ کتاب از تألیفات خود را بیان می‌کند. افزون بر این آیت‌الله استادی، در مقاله‌ای از سلسله‌ی «نجوم امت» تحت عنوان «حضرت آیةالله آخوند ملاحبیب‌الله کاشانی» (ره) در ذکر احوال، اساتید، شاگردان و تألیفات او، از ۱۶۲ کتاب و رساله یاد کرده‌اند. (مجله‌ی نور علم شماره‌ی ۵۴، ص ۳۷).

کتابها و مقالات او، در موضوعات مختلف (اعم از: فقه، اصول، حدیث، ادبیات، منطق، عقاید، عرفان، تفسیر، تراجم و علوم غریبه) و به هر دو زبان فارسی و عربی، نگارش یافته است.[1]

از مجموع کتب و رسائل این محقق پرآوازه، چیزی کمتر از ۶۰ عنوان تاکنون به چاپ رسیده که از این تعداد، طبع بیش از بیست عنوان در زمان حیات مؤلف صورت گرفته است گفتنی است که اخیراً از فضلای حوزه علمیه‌ی قم و کاشان نسبت به گردآوری، تحقیق و نشر آثار «آخوند ملاحبیب‌الله» همّت ورزیده‌اند که تلاشی درخور تقدیر است.

یکی از رسائل «مرحوم آخوند ملاحبیب‌الله» که به عربی نگارش یافته، رساله‌ی «قبس‌المقتبس»، فی شرح حدیثِ «من عرف نفسه فقد عرف ربّه» می‌باشد که مؤلف محترم در

۱ - رجوع کنید: ملاحبیب‌الله کاشانی، عبدالله موحّدی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی؛ ذریعةالاستغناء فی تحقیق مسألةالغناء، الشریف کاشانی، مرکز احیاء آثارالشریف‌الکاشانی، قم، ۱۴۱۷ هـ مقدّمه؛ نیمسالنامه‌ی عربی علوم‌الحدیث، ش، ص ۳۳۶ به بعد.

کتاب «لباب‌الالقاب» خویش ذیل شماره ۵۷ از تألیفات خود، از آن نام می‌برد و همان‌طور که در پایان این رساله ذکر شده، آن را در سال ۱۲۷۸ (یعنی در شانزده سالگی، همان سالی که اجازه روایت از استادش دریافت کرده تدوین کرده است).

این رساله، شرح جالب و پژوهانه‌ای است در موضوع حدیث نبوی و علویِ «من عرف نفسه فقد عرف ربّه» که از این عالم بزرگوار به یادگار مانده و متأسفانه در زمان وی به چاپ نرسیده است. «مرحوم ملاحبیب‌الله» در این رساله، کوشیده است تا با رفع شبهات و رفع اشکالات موجود در خصوص یک حدیث، به تبیین معارف دین و مذهب اهل بیت علیهم‌السلام بپردازد: ابتدا مطرح می‌کند که محال‌بودن شناخت ذات الهی و رسیدن به حقیقت ذات الهی و بلکه صفات ذاتی، از مسلّمات عالم امر است و با بیان مستدل و قوی در این زمینه، این حقیقت را توضیح می‌دهد. سپس به نظریه‌ی صوفیه در این باره اشاره می‌کند و به شدّت، نظر آنان را ردّ می‌نماید. آنگاه به تعارض و ناسازگاری ظاهری آن اصل مسلّم حقیق با حدیث شریف «مَن عرف نفسه فقد عرف ربه» توجه می‌کند و اشکال ایجاد شده را با توضیح و تفسیر حدیث شریف نبوی و علوی و بیان نظرات مختلف در باره‌ی آن، به روشنی پاسخ می‌دهد. در پایان، نظریه‌ای نوین و استوار نیز از خود ارائه می‌دهد و با تأیید بعضی از تفاسیر، به مقاله پایان می‌بخشد. (به نقل از مقاله، محمود شریفی در فصلنامه علمی – تخصصی علوم حدیث شماره ۴، تابستان ۱۳۷۶).

لازم به یادآوری است منابع مورداستفاده در تحلیل‌ها و پژوهه‌های تحقیق اینجانب عبارتند:

۱- شرح و تفسیر لغات قرآن، براساس تفسیر نمونه تألیف: جعفر شریعتمداری چاپ آستان قدس رضوی

۲- رساله‌ی بحرالغرائب تألیف: محمدبن ابوسعید هروی چاپ اسلامیه

۳- ختوم و اذکار (شفا و درمان) تألیف: حجت‌الاسلام سیدمحمدتقی مقدّم ۴- اسماءالحسنی و سیر و سلوک الی‌الله تألیف: سیدکاظم ارفع انتشارات فیض

۵- ادعیه و ادویه تألیف: حاج میرزا رضا سقازاده واعظ. انتشارات اسلامیه

۶- لوح محفوظ تألیف: سیدابوالحسن حافظیان چاپ کراچی

در پایان ضمن تشکر و تقدیر از برادر گرانقدر «جناب آقای دریابیگی» که ترجمه و تألیف اثر را ترغیب نموده و مجموعه را مورد بررسی و کنکاش قرار داده، تشکر و قدردانی می‌نمایم. خداوند متعال همه‌ی عاشقان طریق سیر و سلوک را مورد عنایت و حمایت و ما را شایسته‌ی تبیین مفاهیم و حقایق و مقاصد عالیه‌ی اسلام و اهل بیت علیهم‌السلام و عمل به احکام نورانی دین مبین فرماید.

محمدرسول دریایی

۱۵ شعبان ۱۳۸۳

زندگینامه ملاحبیب‌الله شریف کاشانی

(مؤلف کتاب)

ملاحبیب‌الله شریف فرزند علی مددبن رمضان ساوجی کاشانی - از علمای امامیه‌ی قرن (چهاردهم قمری) بود.

پدرش از علما و فضلای ساوه بود که به قزوین مسافرت نمود و در آنجا رحل اقامت افکند و مدتی در آنجا متوطن شد و سپس به کاشان عزیمت کرد و در آن دیار ازدواج نمود و ماندگار شد. «ملاحبیب‌الله شریف کاشانی» (مؤلف این کتاب) حدود سال ۱۲۶۲ (هق) در کاشان بدنیا آمد و در آن خطّه رشد و تربیت یافت[۱]...

دوران بالندگی و تحصیلات وی:

آن بزرگوار در حالی که پنج سال بیشتر نداشت تحت تربیت و تدریس علاّمه سیدحسین‌بن محمدعلی‌بن رضا کاشانی از اعاظم علمای آن روزگار در کاشان، قرار گرفت و با درایت و روشن‌بینی ویژه‌ای که داشت به تربیت و تدریس ملاحبیب‌الله همّت گماشت. نخست مبانی اصولی را به او آموخت و مقدمات علوم و معارف را رأساً به وی آموزش داد و در مکتب خود تهذیب نمود تا به درجاتی از درک والای مفاهیم علوم دینی و معارف نایل آمد.

---

۱ - طبقات اعلام‌الشیعه / آقابزرگ تهرانی / ص ۳۶۰ ج ۱ / چاپ نجف و نیز «معجم‌المولفین» / عمر رضا کحاله / ص ۷۸ / ۳۴۰ چاپ دمشق / و نیز اعیان‌الشیعه / محسن‌الامین‌العاملی / ص ۹۴ / ج ۲۰.

«ملاحبیب‌الله شریف کاشانی» در شانزده سالگی به اخذ اجازه‌ی روایت و در هیجده سالگی به درجه‌ی اجتهاد نایل گردید. خود در «لباب‌الالقاب» فرماید: «هشت یا نه ساله بودم که پدرم در ساوه از دنیا رفت» و سال وفات پدرش ۱۲۷۰ (ق) است بنابراین تاریخ تولد او ۱۲۶۲ (ق) می‌باشد. استاد وی (حاج سیدحسین کاشانی؛ جدّ آیت‌الله سیدابوالقاسم کاشانی)، کوشش بلیغی در روند تربیت و تدریس او مبذول داشت وقتی سنّ وی به شانزده سالگی رسید، استاد بزرگوارش به طور کامل به او اجازه‌ی روایت را عنایت نمود. مدتی در کاشان توطّن داشت سپس به تهران مهاجرت کرد و ابتدا کتاب «فصول» را نزد شیخ محمد فرزند دختر مؤلف (یعنی مؤلف‌کتاب‌الفصول) و سپس به مدّت دو سال نزد میرزامحمد اندرمانی و در پی آن نزد میرزاابوالقاسم کلانتری تهرانی و نزد ملاّهادی مدرس تهرانی فراگرفت. و آنگاه به عراق رفت (۱۲۸۱ق) و هنگامی که به کربلا رسید خبر درگذشت شیخ مرتضی انصاری را شنید، و در همانجا ماندگار شد. سپس مدتی کوتاه نزد ملاحسین‌بن اردکانی حائری معروف به فاضل اردکانی تلمّذ و آنگاه نجف اشرف را زیارت کرد، و بالاخره پس از مراجعت از عتبات به کاشان آمد و سپس، مدتی هم در گلپایگان رحل اقامت افکند و پس از آن تا پایان عمر مجدداً در کاشان به تدریس و تألیف و هدایت مردم اشتغال داشت. در کاشان، اقدام به تألیف انواع علوم و فنون و معارف پرداخت[1]...

آثار و تألیفات وی:

ملاّ حبیب‌الله شریف کاشانی تألیفات فراوانی به نثر و نظم دارد. در بین این تألیفات که بیش از ۱۳۰ جلد است، کتابها و رساله‌های مختلفی در زمینه‌های گوناگون علوم و فنون و معارف نگاشته است که مهمترین و مشهورترین آنها در عرصه‌ی تفسیر قرآن را می‌توان نام برد و در عرصه‌های شعر و ادب و حکایات و امثال و قصص و نیز علم اصول و ردّیه‌ای بر «بابیت» از جمله‌ی آنها است فهرست برخی از مشهورترین کتابها و رساله‌های وی به قرار زیر است:

۱ - طبقات اعلام‌الشیعه / آقابزرگ تهرانی / ص ۳۶۱ / ج ۱.

۱- رجوم‌الشیاطین فی‌الرد علی‌البابیه

۲- منتقدالمنافع فی شرح‌المختصرالنافع، در ۱۲ جلد

۳- توضیح‌البیان فی تسهیل‌الاوزان

۴- ریاض‌الحکایات فی‌الامثال والقصص

۵- عقایدالایمان فی شرح‌العدیله

۶- منیةالاصول

۷- لباب‌الالقاب فی‌القاب‌الاطیاب

۸- گلزار نظم، فارسی

۹- نصیحت‌نامه، فارسی

۱۰- شکایت‌نامه، فارسی

۱۱- کتاب حاضر؛ در خصوص خواص اسماءالحسنٰی و معانی آن

در زمینه‌ی تفاسیر سوره‌های قرآنی:

ملاحبیب شریف کاشانی، در زمینه‌ی تفاسیر سوره‌های قرآنی آثاری دارد که عبارتند از:

۱۲- بوارق‌القهر فی تفسیر سورةالدهر

۱۳- تفسیر سوره قل هوالله احد به زبان عربی است در ۵۱ صفحه (یا کمتر) که در زمان حیات مؤلف چاپ شده است.

۱۴- تفسیر سوره جمعه (فارسی)

۱۵- تفسیر سوره جمعه (عربی)

۱۶- تفسیر سوره فتح به زبان عربی است و ۱۳۲۲ ق چاپ شده است.

۱۷- تفسیر سوره اعلی

۱۸- تفسیر سوره مُلک

۱۹- دُرةالدرر فی تفسیر سورةالکوثر، در سال ۱۳۲۶-۱۳۲۷ ق به ضمیمهٔ تفسیر سورهٔ قل هوالله احد او در تهران در ۵۱ صفحه چاپ شده است.

– تفسیر سورهٔ فاتحه[1]

"آیت‌الله آخوند ملاحبیب‌الله کاشانی" روز سه‌شنبه ۲۳ جمادی‌الثانی ۱۳۴۰ ق در کاشان، جهان را وداع گفت. خداوند او را غریق رحمت کناد و در بهشت برین مقیم فرماید.

* * *

منبع اصلی مستندات کتاب حاضر:

یکی از موثق‌ترین منابع ارجاع مفاهیم کتاب "**خواص اسماءالله الحسنیٰ**" (نام‌های زیبای خداوند) "**مرحوم آیت‌الله ملا حبیب الله شریف کاشانی**" *(اعلی الله مقامه)*، منقولات و اخبار و مستندات مرحوم بزرگوار "حافظ شیخ رجب بُرسی" از اکابر علما و اعاظم فحول، عارف و ادیب و فقیه گرانمایه‌ی شیعه امامیه است.

"**مرحوم آیت‌الله ملاحبیب‌الله**" شریف کاشانی، بخشی از چارچوب هندسی حروف و رُقومی‌خود را با تکیه بر آراء و نظرات حضرت "شیخ رجب بُرسی" پایه‌گذاری می‌کند و معارف حروفی و عددی جداول و مکنونات مفهومی‌خواص الاسماءالهی را براساس عقاید مبنایی "**رسالةاللمعة من اسرارالاسماء والصفات و الحروف و الآیات والدعوات**" حضرت "شیخ رجب بُرسی"، با تشریح ویژگی‌های هندسی جداول حروفی و رُقومی‌نام‌های مبارک الهی تبیین می‌سازد. و موثوقاً و موثّقاً بر این معارف و مفاهیم تکیه می‌کند و به گونه‌ای شیوا مشتاقان و علاقمندان را مجذوب عرصه‌ی ملکوتی اذکار و اوراد و آیات برگزیده می‌نماید.

اکنون به منظور شناخت و پیوند معرفتی با آن ادیب فرزانه و عارف فرهیخته، لمحه‌ای از فرازهای شرح حال آن "اسوه‌ی عرفان" و قدوه‌ی اهل ایمان و ادب و فقاهت که از منابع مرجع و موثّق نکته‌برداری و تلخیص گردیده، تقدیم حضور می‌شود:

"**بُرسی**"، **حافظ شیخ رضی‌الدین رجب (۷۴۳ – ۸۱۳ ق) فرزند محمد بن رجب بُرسی**

1 – طبقات اعلام‌الشیعه/آغا بزرگ تهرانی/ ص ۳۶۰ ج ۱/ چاپ نجف/ نیز معجم‌المؤلفین /ج ۳ / اعیان‌الشیعه / ج ۲۰ / الذریعة / آغابزرگ فهرست مشاهیر ایران، ج ۳۷۶/۲؛ گنجینهٔ دانشمندان، ج ۲۵۰/۶–۲۵۲؛ ریحانةالادب، ج ۱۸/۵.

حلی. از علمای شیعه در اواخر قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجرت، از زندگانی او اطلاع در دست نیست. ولی آثار ارزشمند او نشانگر شخصیت ممتاز و مقام والای او در "**علم و عرفان و ادب**" می‌باشد. محل تولد او را "بُرْس" – قریه‌ای بین کوفه و حِلّه – و مسکن او را در حله دانسته‌اند. (برخی نیز در بُرس کاشمر). شیخ حُرّ عاملی او را "**فاضل، مُحَدث، شاعر، منشی، ادیب**" توصیف نموده، و "**علّامه امینی**" گفته است: «از عرفای علمای امامیه و فقهای آنها بوده که از علوم گوناگون بهره داشته و امتیاز او در فن حدیث و پیشتازی او در ادبیات و شعر و خوب سرودن آن، **مهارتش در علم حروف و اسرار و استخراج فواید آن**، آشکار است. و با همه‌ی این‌هاست که کتابهای او را پر از تحقیق و دقت نظر می‌یابی و او را در عرفان و علم حروف شیوه‌های خاصی است. چنانکه در ولایت ائمه‌ی دین – علیهم السلام – آراء و نقطه نظرهایی دارد که برخی از مردمان نمی‌پسندند، و از همین روی او را به غلّو و زیاده‌روی نسبت داده‌اند. ولی حق این است که تمامی‌شئونی را که نامبرده در مورد اهل بیت عصمت اثبات کرده است پایین‌تر از مرتبه‌ی غلّو، و غیر از درجه‌ی نبوت است».

البته "**علّامه مجلسی**" راجع به آثار بُرسی گفته است: «بر آنچه او به تنهایی نقل می‌کند اعتماد نشاید کرد، زیرا که مشتمل بر مطالبی است که موهم خبط و خلط و غلّو است». همچنین "**حرّ عاملی**" گفته است: «در کتاب "**مشارق انوار الیقین**" او افراط و زیاده‌روی هست، و بسا که به غلّو نسبت داده شود». در عین حال "**بروجردی**" بالصراحه او را تبرئه کرده و گوید: «**بُرسی از این نسبت بری است**» و **علّامه امینی** با آوردن پانصد و چهل بیت شعر از او می‌گوید: «**چنانکه می‌بینید در این‌ها هیچ اثری از غلّو و ارتفاع نیست**». "**سید محسن امین عاملی**" اشکال دیگری بر "**حافظ بُرسی**" وارد کرده این که چرا بدون دلیل و برهان بر علم حروف و اعداد اعتماد نموده است؟ "امینی" در پاسخ به این ایراد می‌گوید که علمایی همچون "**ابن شهر آشوب**" و بعضی دیگر که به این علم استناد کرده‌اند عذر موجهی دارند، و آن عنوان جدل و مقابله به مثل در برابر بعضی از علمای عامّه است، که از راه علم حروف و اعداد خواسته‌اند آراء خود را به اثبات رسانند. از جمله آثار حافظ بُرسی:

۱) مشارق انوار الیقین فی حقایق اسرار امیرالمؤمنین علیه‌السلام بارها در بمبئی و بیروت و ایران چاپ و منتشر شده است، وی در این کتاب گفته: «از ولادت حضرت مهدی (عج) تا هنگام

تألیف این اثر، پانصد و هجده سال فاصله است» و این تاریخ مصادف با سال ۷۷۳ق است. نظر به این که ولادت حضرت مهدی (عج) سال ۲۵۵ ق بوده است؛ ۲) "**مشارق الامان و لباب حقایق‌الایمان**"، این کتاب تأویل سوره‌ی فاتحةالکتاب است. و نسخه‌ی دست‌نویسی از آن در کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی موجود است: ۳) رسالة فی الصلوات علی النبی و آله المعصومین؛ ۴) رسالة اللمعة من اسرار الاسماء و الصفات و الحروف و الآیات و الدعوات؛ ۵) الدرالثمین فی خمسمانة آیة نزلت فی مولانا امیرالمؤمنین به اتفاق اکثر المفسرین من اهل الدین، مولیٰ محمدتق بن حیدر علی زنجانی، شاگرد مولیٰ خلیل قزوینی در کتاب "**طریق النجاة**" خود از آن نقل می‌کند، همچنین در کتاب "**ریاض المصائب**"، تفسیر بعضی از آیات فضائل از آن آورده شده است؛ ۶) **لوامع انوار التمجید و جوامع اسرار التوحید**، در اصول اعتقادات، بخشی از اشعار او که همه در مدح و منقبت اهل بیت عصمت علیهم‌السلام است در پایان کتاب مشارق او، و قسمتی دیگر در اعیان الشیعة؛ **امل‌الآمل**؛ و الغدیر، ذکر شده است. مدفن او را مُحدِّث قمی به نقل از کتاب یکی از صوفیه‌ی عصر خود؛ مزار قتلگاه مشهدنوشته، اما در ریحانة الادب گوید: «قبرش در اردستان در وسط باغی است».

منابع:

امل الآمل، ۱۱۷/۲؛ بحارالانوار، ۱۰/۱؛ الغدیر ۳۲/۷-۶۸؛ اعیان الشیعة، ۴۶۵/۶ - ۴۶۸؛ الفوائد الرضویة، ۱۷۹؛ ریحانةالادب، ۳۰۴/۱؛ تنقیح المقال، ۴۲۹/۱؛ الذریعة، ۶۴/۸، ۳۴/۲۱؛ فهرست آستان قدس، ۶۸۲/۱۱.

بیان مؤلف در خصوص رساله‌ی خواص اسماءالله‌الحُسنٰی و معانی آنها

بسم‌اللّه الرحمن الرحیم و به نستعین، الحمدللّه رب‌العالمین والصّلوة علی مظاهر اسمائه الحُسنٰی محمد(ص) و آله‌الطاهرین و لعنةالله علی اعدائهم اجمعین

امّا بعد؛ پس چنین گوید عبد ضعیف ابن علی مدد حبیب‌الله‌الشریف که این رساله‌ای است در کمال اختصار، نوشته می‌شود برحسب خواهش بعضی اخوان اخیار، در بیان بعضی از معانی اسماءاللّه‌الحسنٰی و برخی از فواید و خواص آنها که مأخوذ شده است از جملهٔ رسائل

معتبره و پاره‌ای از آنها نیز مقرون به تجربه است. بدانکه در بعضی از روایات از سیّدکاینات علیه آلاف‌الصلواة والتّحیات روایت شده که فرمود بدرستی که برای خدا **نود و نه** نام است هر کس آنها را احصا نماید بهشت برایش واجب می‌شود و مراد به احصاء خواندن آنها است به تمامها با دانستن معانی آنها و حضور قلب در هنگام خواندن آنها و این اسماء را اسماءالله‌الحسنٰی می‌نامند و تفسیر (وللّه‌الاسماءالحسنٰی فادعوه بها) سورهٔ اعراف/۱۸۰ را به این (شرح) می‌کنند و مجموع اینها بنابر مشهور این است[1]:

نام	عدد ابجدی اسماء
۱- هو	۱۱
۲- الله	۶۶
۳- الواحد	۱۹
۴- الاحد	۱۳
۵- الصمد	۱۳۴
۶- الاوّل	۳۷
۷- الآخِر	۸۰۱
۸- السمیع	۱۸۰
۹- البصیر	۳۰۲
۱۰- القدیر	۳۱۴
۱۱- القاهر	۳۰۶
۱۲- العلی	۱۱۰
۱۳- الاعلیٰ	۱۱۱
۱۴- الباقی	۱۱۳

۱ - صحیح‌ترین مجموعه‌ی نامهای نود و نه‌گانه؛ آن‌گونه که در حدیث/مسند احمد/احمدبن حنبل/۲۴۰/ص ۲۶۷ بیروت/نیز/بحارالانوار/علاّمه مجلسی/ج ۶ ص ۲۱۶ چاپ بیروت است. ضمناً نامها را با اعداد ابجد در اصل کتاب نیافتیم عدد نامها را نیز دقیقاً در مورد اسما آوردیم (مترجم).

۱۵- البديع	۸۶
۱۶- الباري	۲۱۳
۱۷- الاكرم	۲۶۱
۱۸- الظاهر	۱۱۰۶
۱۹- الباطن	۶۲
۲۰- الحیّ	۱۸
۲۱- الحكيم	۷۸
۲۲- العليم	۱۵۰
۲۳- الحليم	۸۸
۲۴- الحفيظ	۹۹۸
۲۵- الحقّ	۱۰۸
۲۶- الحسيب	۸۰
۲۷- الحميد	۶۲
۲۸- الحفی	۹۸
۲۹- الرّب	۲۰۲
۳۰- الرّحمن	۲۹۸
۳۱- الرّحيم	۲۵۸
۳۲- الذّاري	۹۱۱
۳۳- الرزّاق	۳۰۸
۳۴- الرقيب	۳۱۲
۳۵- الرّؤف	۲۸۶
۳۶- الرّائی	۲۲۱
۳۷- السّلام	۱۳۱
۳۸- المؤمن	۱۳۶
۳۹- المهيمن	۱۴۵

۴۰- العزيز	۹۴
۴۱- الجبّار	۲۰۶
۴۲- المتكبّر	۶۶۲
۴۳- السّيّد	۷۴
۴۴- السّبّوح	۷۶
۴۵- الشّهيد	۳۱۹
۴۶- الصّادق	۱۹۵
۴۷- الصّانع	۲۱۱
۴۸- الطّاهر	۲۱۵
۴۹- العدل	۱۰۴
۵۰- العفوّ	۱۵۶
۵۱- الغفور	۱۲۸۶
۵۲- الغنی	۱۰۶۰
۵۳- الغياث	۱۵۱۱
۵۴- الفاطر	۲۹۰
۵۵- الفرد	۲۸۴
۵۶- الفتاح	۴۸۹
۵۷- الفالق	۲۱۱
۵۸- القديم	۱۵۴
۵۹- الملك	۹۰
۶۰- القدّوس	۱۷۰
۶۱- القوی	۱۱۶
۶۲- القريب	۳۱۲
۶۳- القيّوم	۱۵۶
۶۴- القابض	۹۰۳

www.telasm.com
www.telasm.com

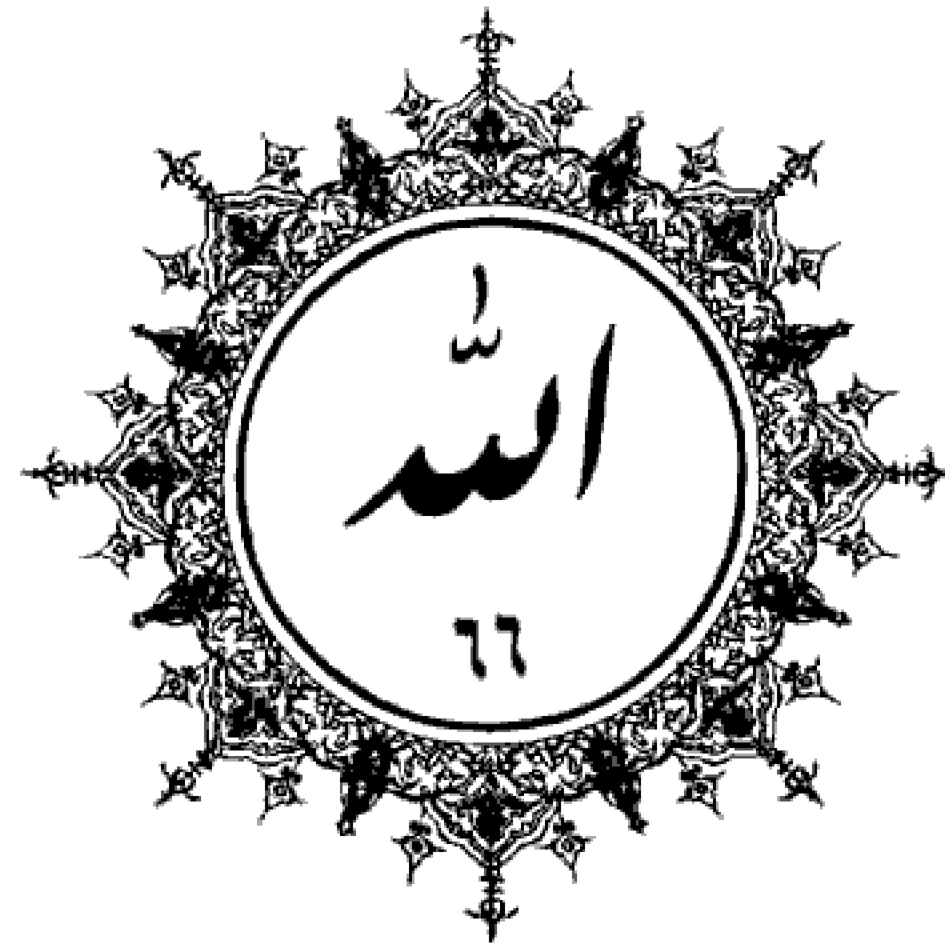
۶۵- الباسط	۷۲
۶۶- قاضی‌الحاجات	۱۳۵۵
۶۷- المجید	۵۷
۶۸- الولی	۴۶
۶۹- المنّان	۱۴۱
۷۰- المحیط	۶۷
۷۱- المبین	۱۰۲
۷۲- المقیت	۵۵۰
۷۳- المصوّر	۳۳۶
۷۴- الکریم	۲۷۰
۷۵- الکبیر	۲۳۲
۷۶- الکافی	۱۱۱
۷۷- کاشف‌الضّر	۱۴۳۲
۷۸- الوتر	۶۰۶
۷۹- النّور	۲۵۶
۸۰- الوهّاب	۱۴
۸۱- الناصر	۳۴۱
۸۲- الواسع	۱۳۷
۸۳- الودود	۲۰
۸۴- الهادی	۲۰
۸۵- الوفی	۹۶
۸۶- الوکیل	۶۶
۸۷- الوارث	۷۰۷
۸۸- البرّ	۲۰۲
۸۹- الباعث	۵۷۳

۹۰- التوّاب	۴۰۹
۹۱- الجواد	۱۴
۹۲- الجلیل	۷۳
۹۳- الخبیر	۸۱۲
۹۴- الخالق	۷۳۱
۹۵- خیرالناصرین	۱۲۴۲
۹۶- الدّیان	۶۵
۹۷- الشّکور	۵۲۶
۹۸- العظیم	۱۰۲۰
۹۹- اللطیف	۱۲۹
۱۰۰-الشافی[۱]	۳۹۱

۱ - در محاسبه اعداد ابجدی ال به حساب نمی‌آید فقط حروف ابجدی محاسبه می‌گردد. «یا»ی ندا نیز در حساب جمل محاسبه نمی‌شود یعنی وقتی می‌گوئیم «یا علی» همان نام «علی» که ۱۱۰ می‌باشد محاسبه می‌گردد و «یا» حساب نمی‌شود. نام‌های مقدس الهی در کتاب ملاحبیب شریف کاشانی پشت سرهم متوالیاً ذکر شده بود «اعداد ابجدی» هر نام مقدس را دقیقاً حساب و در مقابل آن اسم قرار دادیم تا نام پژوهان به سهولت به عدد اسماء دسترسی داشته باشند. (مترجم)

اعداد ابجد ستونی و جدولی

ا = ۱	اَبْجَدْ	ق = ۱۰۰	قَرِشَتْ
ب = ۲		ر = ۲۰۰	
ج = ۳		ش = ۳۰۰	
د = ۴		ت = ۴۰۰	
ه = ۵	هَوَّزْ	ث = ۵۰۰	ثَخَذْ
و = ۶		خ = ۶۰۰	
ز = ۷		ذ = ۷۰۰	
ح = ۸	حُطِّي	ض = ۸۰۰	ضَظَغْ
ط = ۹		ظ = ۹۰۰	
ی = ۱۰		غ = ۱۰۰۰	
ک = ۲۰	کَلَمِنْ		
ل = ۳۰			
م = ۴۰			
ن = ۵۰			
س = ۶۰	سَعْفِصْ		
ع = ۷۰			
ف = ۸۰			
ص = ۹۰			



الله اسم اعظم خداست و جامع تمام اسماست، زیرا که موضوع وضع شده است برای ذات یگانه که دارای همه‌ی صفات جمالیّه و جلالیّه است بر وجه عینیّت، چه ذات احدیّت صرف وجود و وجود محض است و تصوّر تعدّد در آن محال است پس ذاکر خدا به این اسم چنان است که او را به جمیع نامها یاد کرده باشد و در شهادت به توحید حقّ، جز این اسم کفایت نکند و وصف هیچ اسمی از اسمای خدا نشود بلکه موصوف و مقدّم بر تمام آنها باشد و در قرآن ذکر آن بیشتر از سایر اسما شده بلکه در دو هزار و هشتصد و هفت موضع از آن ذکر به میان آمده است.[۱]

در برخی روایات[۲] معتبر نقل شده است که هرکس از روی اخلاص ده مرتبه بگوید: (یاالله) درخواستش رد نشود پاسخش گویند.

---

۱ - در جلد اوّل کتاب فرهنگ آماری کلمات قرآن کریم تألیف و تحقیق دکتر محمود روحانی در بحث مربوط به آمار لفظ جلاله‌ی «الله» بخش پایانی صفحه‌ی ۱۰۹ می‌گوید: «و بالاخره با چهار بار شمارش لفظ «الله» در قرآن‌های خطی شماره‌ی ۲۹۳ (مورخ ۷۳۷ هجری) و شماره‌ی ۶۴۹ عمومی (۲۹۲ خصوصی) آستان قدس رضوی که لفظ جلاله‌ی «الله» را با طلا نوشته‌اند به همان عدد ۲۶۹۹ دست یافتیم».
با این محاسبه و پس از حصول اطمینان از نتیجه‌ی آن، بحث راجع به نادرستی آمار دیگر ضرورتی ندارد. اصولاً در طول سده‌های گذشته تاکنون آمار متفاوتی از لفظ جلالهٔ «الله» در مآخذ گوناگون ذکر شده که از ۲۶۷۸ تا ۳۰۲۷ را دربرمی‌گیرد امّا همان‌گونه که یادآور شدیم، این عدد طبق آخرین احصا ۲۶۹۹ است که مورد تأیید نهایی قرار گرفته است. (مترجم)

۲ - اصول کافی /محمّدبن یعقوب کلینی /ج ۲/ ص ۳۷۷.

* عدد کبیر واژه‌ی «الله» (۶۶) است. هرکس با همین عدد (۶۶ بار)، هر صبح و عصر و بعد از نمازها و آخر شب، ذکر شریف «یاالله» را از صمیم قلب بگوید در مسایل دنیوی و اخروی او بسیار مجرّب است.

* مداومت بر ذکر «الله» در خلوت، موجب مشاهده‌ی امور شگفت و شگفتی‌ها خواهد بود.

* فرشته‌ی موکّل واژه‌ی «الله» در عالم ملکوت «اسرافیل» و در عالم مُلک (در جهان خاکی) فرشته‌ای است به نام «قَیْد یَوش».

* کسی که این کلمه‌ی شریفه (الله) را بر اساس عدد ابجدی در مربّعی با تقسیمات چهارتایی بنویسد، کرامت و رضامندی خداوند متعال و خشنودی مردم را به دست خواهد آورد[1] و کتابت آن در تحصیل موارد فوق و عملاً باتجربه حاصل شده است. شکل مربّع مزبور به این قرار است:

۹	۲۲	۱۹	۱۶
۲۰	۱۵	۱۰	۲۱
۱۴	۱۷	۲۴	۱۱
۲۳	۱۲	۱۳	۱۸

شکل شماره ۱

و تکسیر مربّع اسم الله اثر تب‌بُر دارد و در بلغم‌زدایی بسیار مؤثر است و تصویر این تکسیر در شکل (۲) نمایش داده شده است:

۱ - پیداست که منقولات یادشده؛ طهارت نفس و پاکی و اخلاص افراد را نیز لحاظ دارد.

ا	ل	ل	هـ	ا	ل	ل	هـ
ا	هـ	ل	ل	ل	هـ	ا	ل
ل	ا	ل	هـ	ا	ل	ل	هـ
ل	هـ	ا	ل	ل	هـ	ا	ل
ا	ل	ل	هـ	ا	ل	ل	هـ
ل	هـ	ا	ل	ل	هـ	ا	ل
ا	ل	ل	هـ	ا	ل	ل	هـ
ل	هـ	ا	ل	ل	هـ	ا	ل

شکل شماره ۲

کسی که به شکل شماره‌ی (۳) نظر افکند، این شکل کفاره‌ی گناهان ۷۰ ساله‌ی او خواهد بود:

یا الله	یا الله	یا الله	یا الله	یا الله
یاالله یاالله	سرب	لی ب	دد	یاالله یاالله
	دد هنه	ماد	وب	
	لاهر	باد	سرب	
یاالله	یا الله	یا الله	یا الله	یاالله

شکل شماره ۳

و هر کس خواهان کسب یُمن و برکت و سلامتی از تمام بلیّات و آسیبها و آفات و دفع اضطراب و دغدغه و تشویش باشد شکل شماره‌ی ۴ را به عنوان پناه‌جویی (استعاذه) از آفات (در قطعه‌ای از فلز برنج) ساخته و با خود همراه داشته باشد. شکل (۴)

لا اله	اِلاّ	الله	الله	لطیف	بعباده
۳۴	۶۵	۴۷	۱۳۱	۸۳	۶۵
۶۴	۶۹	۳۲	۸۲	۶۷	۱۳۰

شکل شماره ۴

کسی که سختی و تنگی معاش و بدهی و دیون داشته باشد و مضطرب و پریشان باشد مربّع شکل شماره‌ی (۵) را نوشته و در میان موم عسل نهاده و زیر کلاه یا پوشش سر گذاشته و با خود همراه داشته باشد، فتوحات و پیروزی فراوانی به دست آورده و حال وضعش روزبه‌روز بهتر می‌شود.

فسیکفیکهم ۳۲۵	الله و هو ۸۳	السمیع ۲۱۱	العلیم ۱۸۱
العلیم ۱۸۱	السمیع ۲۱۱	الله و هو ۸۳	فسیکفیکهم ۳۲۵
الله و هو ۸۳	فسیکفیکهم ۳۲۵	العلیم ۱۸۱	السمیع ۲۱۱
السمیع ۲۱۱	العلیم ۱۸۱	فسیکفیکهم ۳۲۵	الله و هو ۸۳

شکل شماره ۵

و هرکس هر روز صد مرتبه بگوید (لااله الاهو)، خداوند سبحان و رب‌العالمین، او را از اهل یقین قرار می‌دهد و به مقام حقیقت می‌رساند.
نیز اگر کسی در یک جلسه ۱۲۰۰۰ (دوازده هزار) مرتبه بگوید (یاالله یا هُوَ) خداوند متعال؛ جنّ و انس و پرندگان و وحوش را طوری مسخّر می‌فرماید که از آن شخص اطاعت کنند و خواص و اسرار پنهان و رموز علوم را بر او آشکار

می‌سازد.

مباحث پژوهشی از مترجم

«الله»

پژوهه‌ی ۱:

کلمه‌ی «الله» عربی است زیرا در قرآن می‌فرماید: (و لَئِنْ سَأَلْتَهُم مَن خَلَقَ‌السَّمٰوٰاتِ والارْضِ لَیَقولُنَّ الله) لقمان/۲۵ یعنی: اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است خواهند گفت «الله». و این خود می‌رساند که این کلمه‌ی جلاله عربی است. و اکثر محقّقان و دانشمندان، این کلمه (الله) را مشتق نمی‌دانند بلکه گویند اسمی است منفرد برای خداوند که از اسمای اَعلام است.

پژوهه‌ی ۲:

عدّه‌ای دیگر از محققان و دانشمندان کلمه‌ی «الله» را مشتق می‌دانند و به شش مورد از موارد با نگرشهای متفاوت در اصل و ریشه اشاره می‌گردد: اوّل: ابن‌عبّاس گوید: از اَلَهَ یَأْلَهُ به معنی تضرّع مشتق می‌باشد. دوّم: گویند مشتق از «لاه» است و الف و لام در آن داخل شده و عرب به شی مرتفع «لاه» می‌گوید. سوم: گویند از وَلَهَ به معنی فَزَع مشتق شده است. چهارم: گویند مشتق از «ولاه» است که واو مزبور حذف و به جای آن همزه جانشین گردیده است و از این جهت به این اسم نام‌گذاری شده است که هر مخلوقی واله و حیران اوست. پنجم: برخی معتقدند که اصل آن «لاها» بوده به زبان سُریانی سپس مُعرَّب گردیده و الف آخرش حذف شده و الف و لام به اوّل آن اضافه شده است. ششم: بعضی نیز معتقدند که از کلمه‌ی (اَلَهَ‌الفصیلُ اذا اَوْلَع بِاُمِّه) یعنی از اَلَهْ به معنی حرص و آز است چنانچه گویند حریص شد طفلی که از شیر مادر گرفته شده به سوی مادر و شیر او.

و بالاخره «الله» که به فارسی خدا گویند اسم خاص و علم است از برای ذات احدیّت پروردگاری. سمعانی در کتاب روح الارواح گوید: «الله» آن است که

الأهیت» او را سزاست و «الهیّت» ؛ قدرت بر آفریدن است و پدیدآوردن و این صفت حق است جلّ جلاله که قادر است بر ایجاد و اختراع و انشا و ابداع، قدرتش را فتور نه، قوتش را قصور نه، فعلش آلت نه، صُنعش به علّت نه،کردش به حیلت نه، حقّ جلّ جلاله را قدرتی است بر کمال، وحدانیّتی است بی‌زوال، حکمتی است بی‌انتقال، و نیز گوید: (لاوحشتة مع‌الله ولا راحة مع غیرالله.)

امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «الله» مفهومش معبودی است که خلق در او حیرانند و به او عشق می‌ورزند، «الله» همان وجود هستی‌بخش است که از درک چشمها پنهان و مستور از افکار و از عقول خلق محجوب است.

بحارالانوار ج ۳/ص ۲۲۲.

تشکیل ساختاری واژه‌ی «الله»

لسان‌العرب در باره‌ی اصل کلمه‌ی «الله» چنین می‌گوید:

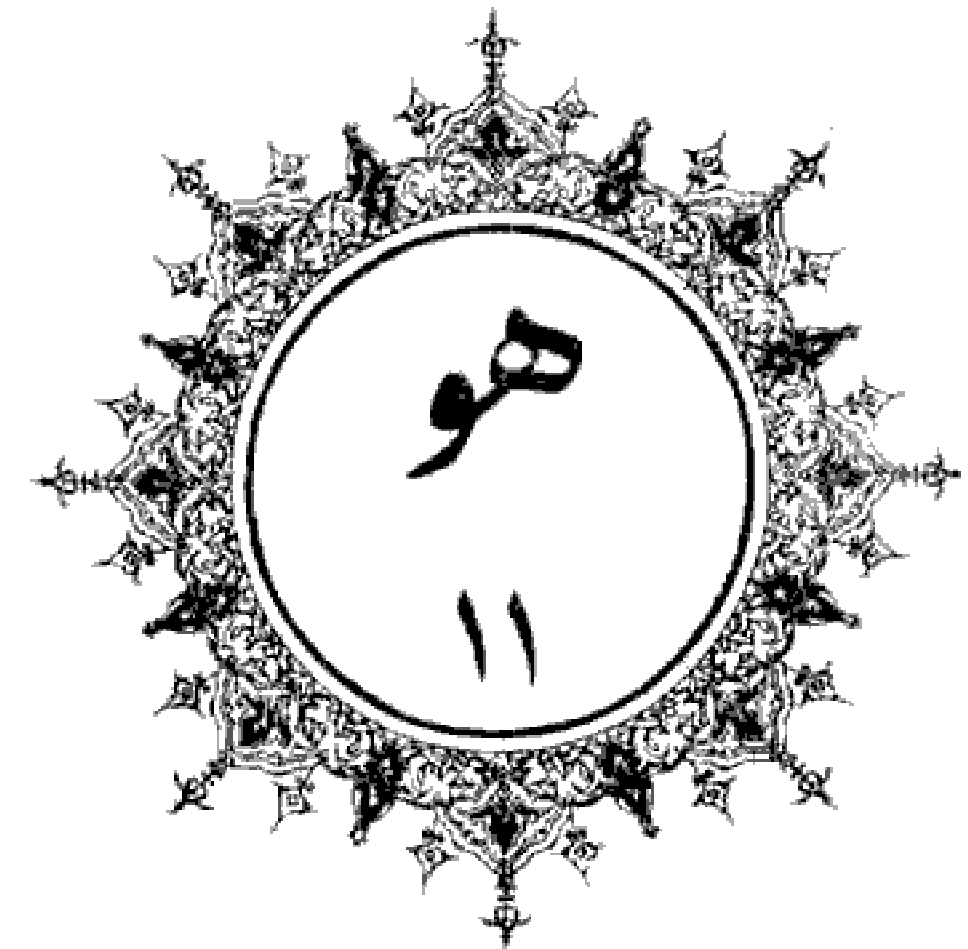
«الله» در اصل «اِلاهٌ» بوده و الف و لام تعریف بر آن وارد شده و «اَلاِلهُ» شده است، سپس عرب، همزه را به علّت سنگینی در تلفظ حذف کرده است، وقتی همزه حذف شد کسره‌ی آن را به لام تعریف دادند، و به صورت «أَلِلاهُ» درآمد و سپس لام تعریف را حرکت دادند، دو لام متحرک در کنار هم قرارگرفتند، اوّلی را در دومی ادغام کردند و به صورت «الله» درآمده است.

لسان‌العرب؛ ج ۱۳ / ص ۴۶۷.

بعضی دیگر در پیدایی ساختاری واژه‌ی «الله» چنین می‌گویند: اصل «الله» از اَلَهَ بوده است به صیغه‌ی مبالغه رفته و «اِله» شده و بعد «الف و لام تزیین» برسر آن آمده است و تبدیل شده به اَلْاِله سپس در اثر کثرت استعمال الف «اِله» ساقط شده، بعد دو لام در هم ادغام گردیده و تشدید گرفته و به جای الف کوچک (الف مقصوره) که در «اِله» می‌باشد، حالت دندانه‌ی روی «الله» را به وجود آورده است.

پژوهه‌ی ۴:

بزرگان علم‌الاسماء از قرآن استناد می‌کنند که «اسم اعظم» خدای تعالٰی آن است که با «الله» شروع و به «هو» ختم می‌گردد و نقطه ندارد. و در پنج موضع از قرآن آمده است: اوّل - در سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۵۶ (آیةالکرسی). دوم - در سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۲، سوم در سوره‌ی نسآء آیه‌ی ۸۹، چهارم - سوره‌ی طٰهٰ آیه‌ی ۷ و پنجم در سوره‌ی تغابن آیه‌ی ۱۳ و هر روز یازده بار این پنج آیه را خواندن جهت تسهیل در امورکلی و جزیی مؤثر است و مهمّات او حاصل شود.



از اسمای ذات بلکه به‌گمان بعضی اشرف از اسم (الله) است چنان که در شرح فارسی دعای عدیله به آن اشاره نموده‌ایم و اگر کسی بعد از نماز صبح هزار مرتبه بگوید: «(یاالله یا هُوَ)» صاحب یقین شود و انوار غیبیّه بر او ظاهر شود و هرکس در نیمه شب با طهارت رو به قبله این ذکر را به عدد مذکور هزار مرتبه بگوید از علوم دین بهره‌مند شود و از اهل معرفت گردد و بعضی ذکر کرده‌اند که در آیاتی از قرآن که ابتدا به «الله» و ختم به «هُوَ» شده در آنجا اسم اعظم خداوند است و این در پنج موضع است از مواضع قرآن که عبارتند از:

یکی در اوّل آیةالکرسی دوم در اول سورهٔ آل عمران سیّم در سورهٔ آل نساء (اَللهُ لااِلٰهَ هوَ لَیَجمعنَّکُم اِلی یَومِ‌القِیٰمةِ) چهارم در سوره طٰهٰ (اللهُ لاٰ اِلٰهَ هُوَ لَهُ‌الاسمٰاءُالحُسْنٰی) پنجم در سورهٔ تغابن (الله لااِلٰهَ اِلاّ هُوَ وَ عَلَی‌اللهِ فَلیَتَوکَّلِ‌المؤمِنُون) پس هرکس که بر خواندن این آیات مداومت نماید حاجات او برآورده شود (انشاءالله) و برای وسعت و حُصُول غنا و بی‌نیازی خواندن این دعا که از رسول خدا روایت شده روزی سه مرتبه مجرّبست (یٰاالله یٰا الله یٰا الله یٰا رَبُّ یٰا رَبُّ یٰا رَبُّ یٰا ذَالْجَلاٰلِ والاِکْرٰام یٰا اَرْحَمَ‌الرّٰاحِمینَ یٰا حَیُّ یٰا قَیُّوم اَسئَلُک بِاسْمِکَ‌العظیمِ‌الاَعْظَم اَنْ تَرْزُقَنِی رِزقاً حَلالاً طَیِّباً اِیّٰاک نَعبُدْ وَ اِیّٰاکَ نَستَعین وَ اُفَوِّضُ اَمری اِلَی‌الله اِنَّ‌الله بَصیرٌ بالْعِبٰاد بِرحْمَتِکَ یٰا اَرحَمَ‌الرّٰاحمینْ.



دومین اسم از اسماءاللّه‌الحسنی، «الواحد» و به معنای یگانه، یکتا و بی‌همتاست، فردی است که دومین ندارد و در جمله‌ای از روایات تفسیرشده به کسی که تمام زبانها بر یگانگی او وفاق و اجماع و بر وحدانیّت حضرتش از آغاز خلقت و بر ازلی‌بودن وجودش اتّفاق دارند.

حاصل معنای احدیّت؛ بی‌انبازی و بی‌شریکی و مرکّب‌نبودن و بسیط‌بودن حضرت حق است. و اهل عرفان؛ عبدالواحد را بر بنده‌ای اطلاق کنند که خدا را در دل یگانه بداند و دل را از توجّه به جز حقّ رها و خالص نموده باشد چنان که «عبدالله» را اطلاق کنند بر بنده‌ای که محل تجلّی اسما و صفات باشد و اجمالاً این که مداومت بر این اسم برای حصول انس و الفت و عزّت مجرّب است و هرکس این اسم را بر طعامی بخواند و از آن تناول نماید دلش نورانی گردد و اگر بیماری صعب‌العلاج داشته باشد روزی صد و یک مرتبه این اسم را بخواند ایمن گردد و همراه‌داشتن این شکل (شماره‌ی «۶») نیز برای مطلب مذکور سودمند است و اگر کسی چیزی را گم کرده باشد، در شبی که آفتاب در «برج حمل» باشد صدو بیست و یک مرتبه (۱۲۱) بگوید: یٰا واحِدُالباقی اَوَّلُ کُلِ شیئی وَ آخِرُهُ؛ در خواب معلوم او گردد که آن چیز در کجاست و اگر کسی از دشمن بترسد پیش از

نماز ظهر غسل کند و چون از نماز فارغ شود این ذکر را پنجاه و دو دفعه (۵۲) بخواند دشمن بر او مهربان گردد.

و	ا	ح	د
ح	د	و	ا
د	ح	ا	و
ا	و	د	ح

شکل شماره ٦



«الاحد» یعنی آن کسی که ذاتش مجرّد و مبرّای از اجزاست و کسی است که شبیه و نظیر ندارد و به معنای واحد نیز آمده است و مداومت این اسم برای انقطاع از خلق و رهایی از کثرت مجرّب است و جز «اهل‌الله» و اصحاب فنا مواظبت بر این اسم ندارند و همواره بر این اسم در خلوت و تنهایی مداومت کرده و امور عجیبه مشاهده کرده‌اند و چون کسی هزار مرتبه در خلوت بخواند چنان می‌بینند که فرشتگان با او همراهی می‌کنند و هر کس به هنگام خوابیدن دست راست برگونه‌ی راست گذارد و سه مرتبه بگوید: (لَاْاِلَهَ اِلَّاْاللهُ اَحَداً صَمَداً وَلا قُوَّةَ الاّ باللّه) از عذاب قبر ایمن شود و از صراط به آسانی بگذرد و بعضی اسم اعظم را در «الواحدالاحد» تبیین نموده و گفته‌اند که مداومت بر این دو اسم موجب کشف اسرار الهیّه و حقایق توحید است و همراه‌داشتن مربّع شماره‌ی (۷) برای هر مطلبی مفید بوده در آن فواید فراوان نهفته است.

یا	أ	ح	د
ح	د	یا	أ
د	ح	أ	یا
أ	یا	د	ح

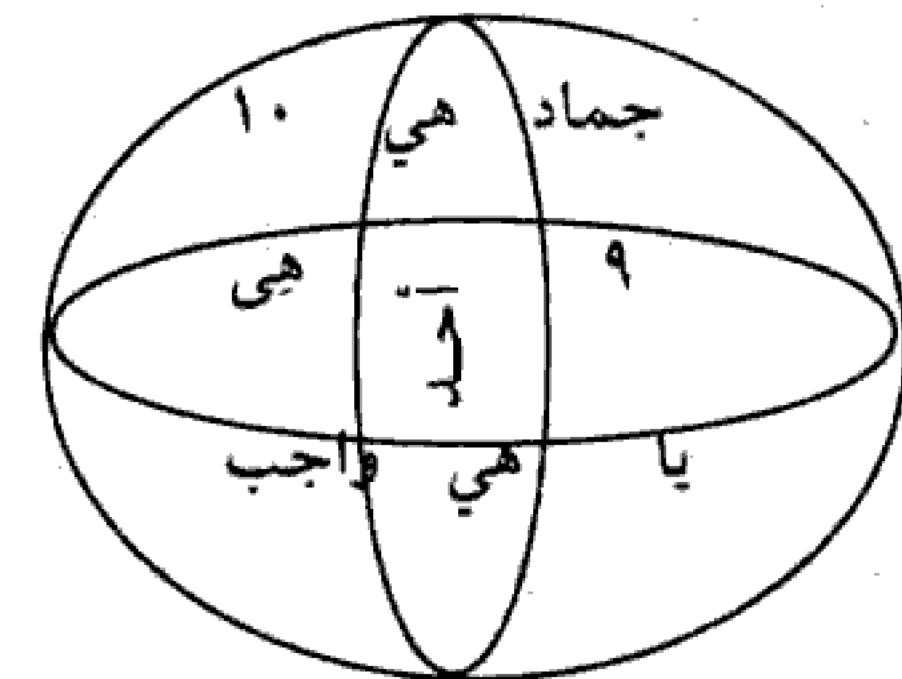
شکل شماره ۷

نیز همراه‌داشتن مربّعی که در آن «واحد» و «احد» تکسیر شده باشد فواید بسیار دارد:

و	ا	ح	د	ا	ح	د
د	و	ح	ا	ا	ح	د
د	د	ح	و	ا	ح	ا
ا	د	ح	د	ا	ح	و
و	ا	ح	د	ا	ح	د

شکل شماره ۸

نیز به همراه‌داشتن شکل زیر نیز فواید فراوانی خواهد داشت:



مباحث پژوهشی از مترجم

«الواحدالاحد»

«الواحد»و «الاحد» هر دو از اسامی خداوند متعال و دلیلی بر وحدت و یکتایی ذات بی‌مثال «الله» است. «الواحد» به معنی یکتا می‌باشد و بیست و دو بار در قرآن کریم ذکر شده است. بنابر تحقیقی که در اسم «الأحد» وارد شده است، بازگشت اسم «الواحد» به آن بوده است و «الواحد» مرتبه‌ی ظهور حقیقت «احدیّت» می‌باشد. از این‌رو عرفا با استناد به احادیث وارده در این باب هرگونه

عددیّت یا حتّی اعتبار وحدت عددی را از ذات خداوند نفی کرده و به وحدت اطلاقی وی قائلند که در بردارنده‌ی هرگونه وحدتی در مقام کمال می‌باشد. در مورد لفظ «الأحد» نکته‌ی ظریف و قابل توجهی وجود دارد و آن این است که این لفظ در قرآن کریم بدون «الف» و «لام» معرفه آمده است و به صورت نکره نازل شده است. و این بدان معنی است که صفت مورد شناخت و معرفت مردم همان یگانگی و وحدانیّت حق است ولی احدیت خداوند باری‌تعالی صفتی نیست که قابل شناخته‌شدن باشد زیرا خداوند بی‌مثال و نظیر و یکتایی او ازلی و ابدی است زیرا هیچ چیز به او شباهت ندارد و جایز نیست شیء یا شخصی را همانند او بدانیم. او در معبودیت فرد است و در کائنات نمونه‌ی دومی ندارد. بنابراین صفتی از خداوند که برای انسانها شناخته شده نباشد را نمی‌توان به صورت معرفه آورد.

امیرالمؤمنین **علی** علیه‌السلام می‌فرماید: «اگر غیر از یک خدا، خدای دیگری می‌بود می‌بایست او هم‌چنین پیغمبری و کتابی بفرستد و از خود خبری بدهد و حال آن که هیچ پیغمبری را نفرستاده زیرا صد و بیست و چهار هزار پیغمبری که آمده‌اند همه از یک خدا خبر داده‌اند و از دیگری خبر نداده‌اند».

قرآن کریم در زمینه‌ی آیاتی که در اثبات صانع دارد بیش از هر چیز روی یگانگی خدا تکیه کرده و بیش از سیصد بار به وحدانیت «الله» با عبارتهای گوناگون اشاره فرموده وگاهی در یک آیه دو بار کلمه‌ی توحید را آورده است. در توصیف کلمه‌ی «الواحد» همین بس که رهایی از شرک معنوی جز به دقّت و فهم واقعی، معنای این کلمه حاصل نمی‌شود.

تعبیر شریفه‌ی «لااله الاّالله» نیز معروف به توحید یا اخلاص است یعنی «ای موحّد در سیر و سفر به سوی او مخلص باش و دیگران را شریک فرائض و نوافل خویش قرار مده؛ وجود خود را بذل وجود او کن تا معلوم شود که در این مرحله جدّاً خداوند یگانه را می‌جویی».



«صمد» به معنی بزرگ و مقصود در جمیع حوایج است و آن کس است که نمی‌خورد و نمی‌آشامد و نمی‌خوابد و آن وجودی است که چون چیزی را اراده کند می‌شود. «صمد»؛ تفسیر به **(لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد)**، شده است و در اخبار، تفاسیر بسیار برای این اسم وجود دارد که ذکر آنها در این مختصر نگنجد و بسیار گفتن این اسم برای رفع گرسنگی نافع است و مداومت بر این اسم سبب بی‌نیازی و رجوع مردمان در حوایج به اوست و نقش‌کردن این اسم بر صفحه‌ای سربی و همراه‌داشتن آن موجب حفظ از احتلام است و اگر کسی این اسم را بر کاغذی بنویسد و با روغن زیتون آن را محو نماید و سپس آن روغن را به مارگزیده یا عقرب گزیده بیاشاماند از درد ناشی از زهر عافیت یابد و هر کس به سردرد شدید (صداع) مبتلا شود حرف «ص» صمد را نود (۹۰) بار بنویسد و بر خود ببندد یعنی بر دستمال نهد و بر سر بندد فوراً عافیت یابد (انشاالله) و هرکس این اسم را بسیار گوید او را از هیچ کس خوف و بیمی نباشد و هرکس که در سحرگاهی وضو ساخته روی بر زمین گذارد و صد و یازده مرتبه (۱۱۱) این اسم را بخواند از اهل یقین گردد و خواندن این اسم به عدد کبیرش که صد و سی و چهار است (۱۳۴)، موجب زیادت رزق است و همراه‌داشتن این نقش (مربّع شماره‌ی ۹) فواید بسیار دارد:

یا	ص	م	د
م	د	یا	ص
د	م	ص	یا
ص	یا	د	م

شکل شماره ۹

و سوره‌ی توحید که دربردارنده‌ی این اسم مبارک است خواص فراوان و اجر و پاداش بی‌شمار را به همراه دارد که در کتابهای مفصل یادآوری شده است و اگر کسی مکسّر این سوره را در مربّع هشت در هشت بنویسد و در آن نظر کند ثواب یک ختم قرآن در نامه‌ی عملش نوشته شود و ایمان او محفوظ ماند و از شرّ دشمنان و جادوگران دراماان باشد. مربّع هشت ضلعی به صورت زیر می‌باشد:

قل	هو	الله	أحد	الله	الصمد	لم	یلد
هو	الله	أحد	الله	الصمد	لم	یلد	ولم
الله	أحد	الله	الصمد	لم	یلد	ولم	یولد
أحد	الله	الصمد	لم	یلد	ولم	یولد	ولم
الله	الصمد	لم	یلد	ولم	یولد	ولم	یکن
الصمد	لم	یلد	ولم	یولد	ولم	یکن	له
لم	یلد	ولم	یولد	ولم	یکن	له	کفواً
یلد	ولم	یولد	ولم	یکن	له	کفواً	أحد

شکل شماره ۱۰

نیز همراه‌داشتن مربّع فوق این خواص را نیز دربردارد از جمله اگر در میان زن و شوهر خصومتی باشد با مشک و زعفران بر داخل کاسه‌ی چینی بنویسد: (یٰا صَمَدُ مِنْ غَیْرِ شبیه فَلاٰ شَیْیَ کَمِثْلِهِ) سپس آن را با آب چشمه بشوید و چون زن و شوهر از آن بنوشند در بینشان سازگاری پیدا شود و دیگر خصومت نکنند.

و هر کس که در روز سه‌شنبه به هنگام زوال خورشید پانصد و ده حرف «ث» بنویسد و در حال نوشتن مکرّر بگوید: (یٰا دآئمُ یا صَمَدُ) و سپس آن نوشته را در

دیوار خانه رو به روی قبله باشد بیاویزد، در کارها ثابت قدم باشد و مال حرام با روزی او مخلوط نگردد و اگر این نوشته را در کوزه‌ی آبی اندازد و زن و شوهر از آن بخورند، هرگز خصومت نکنند.

پژوهه‌ی نخست در مفهوم «صمد» از مترجم:

«الصمد» از اسماء خداوند به معنی بی‌نیاز و مقصود نهایی می‌باشد که در قرآن مجید یک بار استعمال شده است.

«مرحوم کلینی» «ره» در اصول کافی ج ۱ ص ۱۲۳ دو روایت در توضیح معنای «صمد» نقل می‌کند که روایت اوّل از "داودبن قاسم جعفری" است به این مضمون:" داود به «امام جواد» علیه‌السلام عرض کرد: فدایت شوم معنای «صمد» چیست؟ حضرت فرمود: «سیّد مطاع و بزرگی که ملجأ و مقصود حوائج بزرگ و کوچک است». روایت دوم در این باب از "جابربن یزید جعفی" است که می‌گوید از «امام صادق» علیه‌السلام دلیلی برای توحید مطالبه کردم، فرمود: «همه‌ی اسماء پروردگار که به آنها خوانده می‌شود مبارک است و او در ذات لایزالش متعالی و بزرگ است. او را در ازل کسی یکتا نخواند بلکه او ذاتاً تنها و منفرد بود و بعد که خدا موجودات را خلق نمود به احدیتش عرفان و معرفت پیدا کردند و امر فرمود که به توحیدش اعتراف کنند. او «واحد و صمد و قدوس» است و همه‌ی موجودات عبادت او می‌کنند و همه‌ی حوائج به سمت اوست و علمش بر همه چیز احاطه دارد».

همچنین «امام فخر رازی» تفاسیر بر گرفته از معنی «بسیط‌الحقیقة کل الاشیاء و لیس بشیء منها» واژه‌ی «صمد» را به طور خلاصه به شرح زیر بیان نموده است:
۱) صمد به معنی غنی ۲) کسی که فوق او نیست ۳) کسی که بعد از نابودی خلقش باقی است ۴) کسی که ازلی و ابدی است و فرض زوال برای او نمی‌شود ۵) کسی که نمی‌میرد و ارثی وانمی‌گذارد ۶) کسی که به صفت کسی متّصف نیست و کسی به صفت او متّصف نمی‌باشد ۷) پاک از هر عیب و دانای هر نهان

۸) کامل در ذات، صفات و افعال ۹) کسی که خلق را برحسب نهایت آگاهیش به وجود آورد و عقول از رسیدن به سرّ حکمتش ناتوانند ۱۰) کسی که چشمها و بصیرت‌ها او را درنمی‌یابند و او آنها را درمی‌یابد

۱۱) کسی که منزّه از حدوث و زوال است و ۱۲) کسی که منزّه از قبول نقصان، زیاده، تغییر، تبدّل، زمان، وقت، ساعت، مکان، حیّز و جهت است.

پژوهه‌ی دوم در معنای صمد:

برای صَمَد در روایات و کلمات مفسران و ارباب لغت معانی زیادی ذکر شده است: راغب در مفردات می‌گوید: «صمد» به معنی آقایی و بزرگی است که (مردم) برای انجام کارها به سوی او می‌روند و بعضی گفته‌اند: «صمد» به معنی چیزی است که توخالی نیست بلکه پُر است. در "مقاییس‌اللغه" آمده است که «صمد» دو ریشه اصلی دارد: یکی به معنی «قصد» است و دیگری به معنی صلابت و استحکام و این که به خداوند متعال «صمد» گفته می‌شود به خاطر این است که بندگانش قصد درگاه او می‌کنند و شاید به همین مناسبت است که معانی متعدد زیر نیز در کتب لغت برای صمد ذکر شده است.

«امام حسین» علیه‌السلام در حدیثی برای صمد پنج معنی بیان فرموده است:

۱- «صمد» کسی است که در منتهای سیادت و آقایی است.

۲- «صمد» ذاتی است دائم و ازلی و جاودانی.

۳- «صمد» وجودی است که جوف ندارد.

۴- «صمد» کسی است که نمی‌خورد و نمی‌آشامد.

۵- «صمد» کسی است که نمی‌خوابد، شریک ندارد و حفظ چیزی بر او مشکل نیست و چیزی از او مخفی نمی‌ماند.[1]

در عبارت دیگر آمده است: «صمد» کسی است که تغییرات، کون و فساد ندارد

۱ - بحارالانوار، ج ۳ / ۲۲۳.

و بعضی نیز گفته‌اند: «صمد» کسی است که هر وقت چیزی را اراده کند می‌گوید موجود باش آن هم فوراً موجود می‌شود.

در حدیثی می‌خوانیم که «محمّدبن حنفیه» از امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در باره‌ی صمد سئوال کرد. حضرت فرمود:

تأویل صمد آن است نه اسم است و نه جسم، نه مانند و نه شبیه دارد و نه صورت و نه تمثال، نه حد و حدود، نه محل و مکان، نه «کَیْف» و نه «أیْن»، نه اینجا و نه آنجا، نه پر است و نه خالی، نه ایستاده است و نه نشسته، نه سکون دارد و نه حرکت، نه ظلمانی است نه نورانی، نه روحانی است و نه نفسانی و در عین حال هیچ محلی از او خالی نیست و هیچ مکانی گنجایش او را ندارد، نه رنگ دارد و نه بر قلب انسانی خطور می‌کند و نه بو برای او موجود است و همه‌ی اینها از ذات پاکش منتفی است بحارالانوار ج /۳ص ۲۳۰ حدیث ۲۱.

این حدیث به خوبی نشان می‌دهد که «صمد» مفهوم بسیار جامع و وسیعی دارد که هرگونه صفات مخلوقات را از ساحت مقدسش نفی می‌کند، چرا که اسمهای مشخص و محدود و همچنین جسمیّت و رنگ و بو و مکان و سکون و حرکت و کیفیت و حد و حدود و مانند اینها همه از صفات ممکنات است، بلکه غالباً اوصاف جهان ماده است، و می‌دانیم خداوند از همه‌ی اینها برتر و بالاتر است.

ولی نباید فراموش کرد که «صمد» (همان‌طور که در آغاز پژوهه گفته آمد) در اصل لغت به معنی شخص بزرگی است که همه‌ی نیازمندان به سوی او می‌روند و از هر نظر کامل است و ظاهراً بقیه‌ی معانی و تفسیرهای دیگری که برای آن ذکر شده است، به همین ریشه بازمی‌گردند.



الاوّل کسی است که بر همه‌ی چیزها پیشی دارد و هیچ چیز بر او پیشی نگرفته است و این شأن خاص واجب‌الوجود است زیرا هر ممکنی مسبوق به عدم است (وُجودُه قبل فی ازل‌الأزال) و حق سبحانه از هیچ اوّلی که پیش از او باشد، ناشی نشده است. و «خدا» به معنی «خودآی» است. «ابوالبقا» در کلیات خود می‌گوید: «خدا به فارسی معنایش «خود آمده است» زیرا معنای خود یعنی ذات چیز و خود آن چیز وآی، معنایش «آمد» یا «آمده» است یعنی آن ذات مقدّس وجود داشته و همین معنای واجب‌الوجود به ذات خویش است». بنابراین معنای «اوّلیّت مطلقه»، همان «خدایی» است.

و برخی گفته‌اند که معنای اوّلیّت در حق سبحانه تعالی، استغنای به ذات و عدم حاجت به غیر است و بعضی گفته‌اند که مراد، آن است که در ذات او ترکیبی نیست و بعضی را گمان آن است که چون خدا را با چیزها مناسبتی نیست نمی‌شود گفت که او «اوّل» چیزهاست بلکه او «اوّل مطلق» است و به طور کلی خواندن این نام (الاوّل)، پیش از شروع در کاری موجب «یمن و برکت» است.

و اگر کسی را غایبی باشد در چهل شب جمعه هر شبی هزار دفعه این اسم را بخواند، آن غایب حاضر گردد و هم‌چنین است اگر حاجتی دیگر داشته باشد و برای طلب فرزند نیز مجرّب است. و اگر کسی انگشت سبّابه خود را بر شکم حامله بگذارد اسم مبدی را با ندا که به معنی اوّل است بخواند آن جنین سقط